



ISF  
BOX 88  
172 23 Sundbyberg  
SWEDEN

سال دوم - شماره ۵۶

پنجشنبه ۲۰ آذر ماه ۱۳۵۹

شماره ۲۵ ریال

# رهائی

در این شماره:

● کمونیستها و مسأله آزادی

کمونیستها آزاده ترین انسانهای روی زمینند!

● پیرامون سخنرانی بنی صدر در حسینیه ارشاد

● "پاکسازی" در آموزش و پرورش

بهانه‌ای برای اخراج معلمان و دانش آموزان انقلابی

● ترازوی مصر و تکرار آن در عراق

قسمت اول: ظهور و سقوط ناصریسم

● برقرار باد شوراهای واقعی کارگران

نگاهی به مبارزات اخیر کارگران مبارز ارج

● در حاشیه رویدادها:

و ...

# کمونیستها و مسئله آزادی

## کمونیستها آزاده ترین انسانهای روی زمینند!

در شماره های پیش گفتیم که آزادخواهی «بورژوا لیبرالها» بهمان اندازه گذابانسه است که ضدامپریالیست بودن مرتجعین فاشیسته و در ضمن بیاد آوری نکاتی پرداختیم که نشان میداد چگونه «فرمانده» لشکر جرار جا هلیسن به دانشگاه، و «فرمانده» ی حمله به کردستان اکنون در نقش «فرماندهی» کل قوا میکوشد که بر موج نارفائی توده ها سوار شده و «فرماندهی» ارتش آزادبخواه را بهمهده بگیرد و در این مصافحاز یاری معاونینی چون قطب زاده بارغار زهرا هانم سود جویده ....

در همان مقاله ذکر کردیم که بخاطر شرایط ویژه ی جوامعی مانند ایران، عقب افتادگی و دفورمه بودن سرمایه داری، نحوه ی انباشت سرمایه، عملکرد امپریالیسم، و غیره استقرار دموکراسی بورژوایی ناممکن است گرچه در دورانی عدم تثبیت رژیم درکل و یا جدالیهای سخت درونی هیات ها که منجر به تغییر توازن قوای آنها میشود، پسا راه ای از امکانات دموکراتیک علی رغم میل هیات ها کمه مجال بروز مییابند. این نوع دموکراسی، نه امری نهادی، بلکه محصولی از جدال و هرج و مرج است. ولی بهرحال میتواند مورد استفاده ی نیروهای چپ قرار گیرد. بعبارت دیگر چه دموکراسی بورژوایی (در جوامعی که امکان وجود آن هست) و چه شبه دموکراسی ناشی از عدم تثبیت رژیمها و یا جناحهای آن (در جوامعی مانند ایران) امکاناتی برای حرکت نیروهای چپ بوجود میآورد که در فقدان آن موجود نیست و یسا بسیار محدود است.

اما این مساله بدیهی که نه تنها از نظر تئوریک مورد تأکید هزاران بسارهی کلاسیکهای مارکسیستی نبوده، نه تنها در کوره ی تجربه ی هزاران بار آزموده شده، بلکه حتی در محدوده ی «عقل سلیم» نیز غیر قابل انکار است، در جامعه ی ما توسط کمانیکه نه به تئوری، نه به تجربه، و نه به عقل سلیم باور دارند مورد بی توجهی و حتی خصومت واقع میشود. دموکراسی معادل لیبرال لیسم و انمود میشود و بدین ترتیب آگاهانه یا ناآگاهانه باعث اعتبار لیبرالیسم و موجب تحقیر کمونیسم میگردد. لیبرالها آزادبخواه، قلمداد میشوند و کمونیستها طرفسدار استبداد.

در این نوشته به نیروهای که ایمن رسالت خائنانه را بر مبنای دستور از قدرت -

های جهانی، از برادران بزرگ، انجامام میدهند کاری نداریم. در این میان بسه نقش خاص حزب توده و وظیفه ای که بر عهده دارد در گذشته اشاره شده است. آنچه که اکنون مورد توجه ماست اینست که این نسوع ما سورین و یا کسان دیگری که همین کار را شاید بدون ما موریت انجام میدهند، درقبولتن نظرات انحرافی خویش به هواداران خود به چه شبه استدلالاتی متوسل میشوند.

به اینان - این هواداران - گفته میشود که کمونیسم طرفدار دیکتاتوری پرولناریسا ست. اما آنچه که توضیح داده نمیشود اینست که اولاً دیکتاتوری چیست، و ثانیاً در چه شرایطی این دیکتاتوری اعمال میشود.

### دیکتاتوری چیست؟

### دیکتاتوری طبقه کدامست؟

از نظر بورژوازی دیکتاتوری چیزی جز استبداد (DESPOITISM) نیست. تحمیل خشن و عریان اراده ی یک فرد یا جمع بر افراد یا جمعهای دیگر. استبداد یک نظام است و دیکتاتوری شکل معمول بروز آن. در فرهنگ کمونیستی واژه ی دیکتاتوری معنای خاص خود را مییابد. دیکتاتوری نه یک شکل، بلکه محتوای تاریخی اعمال اراده طبقات است. کمونیستها معتقدند که در تمام ادوار تاریخ، و بعبارت بهتر از زمانیکه طبقات موجود آمده اند تا زمانیکه از بیسن میروند دیکتاتوری طبقاتی وجود داشته است. طبقات ها کم همواره خواست طبقاتی خود را اعمال میکردند و خواهند کرد (دیکتاتوری) ولی این اعمال خواست میتوانسته و میتوانند در شکلهای مختلف انجام شود. مثلاً در جامعه ی سرمایه داری بصورت دموکراتیک (دموکراسی بورژوایی) یا غیر دموکراتیک (استبداد فاشیستی...) باشد. بدین معنی که حتی در دموکراتیک ترین جوامع سرمایه داری آنچه عملاً اعمال میشود (دیکته میشود) دیکتاتوری است. بنا بر این هم در دموکراسی بورژوایی و هم در شکلهای غیر دموکراتیک این جوامع، دیکتاتوری سرمایه داری وجود دارد.

بدین ترتیب مشاهده میشود که مارکسیسم با شگافتن پوسته ی ظواهر و اشکال، به بطن،

به متن، به محتوا توجه میکنند. دیکتاتوری را نه یک شکل بلکه یک محتوا میدانند. در این فرهنگ دیکتاتوری و دموکراسی واژه‌های متضاد نیستند بلکه یکی محتوا را بیان میکنند و دیگری شکل را. دیکتاتوری طبقاتی میتواند در شکل دموکراسی و یا خلاف آن ظاهر شود. دیکتاتوری بیان وجود سلطه‌ی مناسبات تولیدی خاص است. اگر در جامعه‌ای مناسبات تولیدی سرمایه‌داری مسلط است و طبقه‌ی سرمایه‌دار حاکمیت دارد، این جامعه بسوی بسط و گسترش بیشتر مناسبات تولیدی سرمایه‌داری حرکت میکند، دیکتاتوری سرمایه‌داری، دیکتاتوری سرمایه وجود یا فقدان پارلمان، انتخابی بودن یا نبودن قوه‌ی مجریه و قوه‌ی قضائیه، شکل‌های مختلفی هستند که بهترین و یا ممکن‌ترین شکل سلطه‌ی سرمایه را در لحظه تضمین میکنند. اینها همه در خدمت سرمایه‌اند. خواست تاریخی آنها اعمال میکنند. دیکتاتوری بنا بر این، این امر که این مناسبات تولیدی، همراه با مناسبات روبنایی، در هر جامعه‌ای چه نوع مناسبات اجتماعی می‌آفرینند (مناسبات اجتماعی دموکراتیک یا غیر دموکراتیک)، مساله‌ایست که از نظر کمونیستها، نمیتواند محتوای تاریخی یک نظام را بپوشاند. از نظر کمونیستها، ونه البته از نظر مدعیانی که از فرهنگ کمونیستی برداشتی بورژوازی میکنند.

در مورد دیکتاتوری پرولتاریا نیز همین مساله صادق است. دیکتاتوری پرولتاریا اعمال اراده‌ی تاریخی پرولتاریاست و نتیجه استبداد پرولتاریا! کسانی که چنین برداشتی از دیکتاتوری پرولتاریا میکنند، آنهایی که نمیفهمند که شکل بیان مناسب دیکتاتوری پرولتاریا، دموکراسی پرولتاریاست، نه تنها بی‌دانشی و نادانی خود را بروز میدهند، نه تنها پیش‌عقیر و شخصیت مستبد (و استبداد طلب) خود را ظاهر میکنند، بلکه بزرگترین خیانت را به کمونیسم، به دموکراتیک‌ترین جهان بینی‌ها میکنند. اینان نشان میدهند که در حقارت و تنگ نظری تالی سرمایه‌داران و خرده‌بورژواها هستند. دعوی آنها و سرمایه‌داران صرفا بر سر لحاف ملاست. صرفا بر سر اینست که کدامیک ارکان قدرت را بدست داشته باشد، و گرنه در نحوه‌ی استفاده از قدرت، در دلیل بر گرفتن قدرت، در سرکوبگری و خفقان (دیکتاتوری) چیزی از بورژواها و خرده‌بورژواها کم ندارند. دعوی بر سر لحاف ملاست نه بر سر راه‌های بطور قطعی متضادی که هر یک در مقابل انسانیت میگشاید. شکوفایی انسان در همه‌ی ابعاد و جوانمیشش، و یا به بند کشیدن او، یکبار توسط این طبقه، و اینبار توسط آن طبقه.

این امر که دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان محتوی، در جامعه‌ی سوسیالیستی در چه شکلهایی میتواند اعمال شود، موضوع بحث جداگانه‌ایست. در این مقاله مجال پرداختن به چنین بحث

وسعی نیست. اما آنچه میتوان بدان اشاره کرد اینست که عده‌ای تحت لوای کمونیسم، تمنی دارند که در جوامع سرمایه‌داری "شکلهای مستبدانه‌ی دیکتاتوری پرولتاریا" مورد نظر آنها اعمال شود! و این چیزی بیش از نادانی و اضر است. کاش اینها تنها موعظه میکردند که هنگام گرفتن قدرت توسط طبقه‌ی کارگر (آنچنانی) چگونه باید اعمال اراده کرد. اما این منحرفین از جامعه‌ی سرمایه‌داری هم همان را میخواهند. آنها در جامعه‌ی سرمایه‌داری نیز طرفدار استبداد هستند. نگاهی به مشی سازمانهای مدعی، از حزب توده و فدائیان (اکثریت) و بیگار گرفته تا سایر همقطاران استالینیست، این انحراف وحشتناک و این سقوط موحش را نشان میدهد.

خوشبختانه بنظر میرسد که بعضی عده‌های که هنوز در عالم هیپروتیسیر میکنند، سایر نیروهای چپ در ظاهر یا بن نتیجه رسیده‌اند که جامعه‌ی ایران، جامعه‌ی سرمایه‌داری است. و باز "خوشبختانه" چنین بنظر میرسد که همگان معتقد یا شند جدالهای درونی حاکمیت، جدال بین جناحهای بورژوازی و خرده‌بورژوازی است. ظاهرا این اتفاق نظر هم وجود دارد که طبقه‌ی کارگر در حاکمیت نیست تا اعمال دیکتاتوری (!) کند و بنا بر این دیکتاتوری سرمایه‌داری وجود دارد و اگر دعوائی بنسب جناحهای مختلف مرتبط با سرمایه (از بزرگ تا کوچک، از کلی تا خرده) وجود داشته باشد هیچکدام بخاطر رعایت مصالح طبقه‌ی کارگر نیست. دعوی بر سر این است که چگونه بهتر میتوان اعمال اراده (دیکتاتوری) کرد. چگونه بهتر میتوان سر برید. با پنبه یا شمشیر.

در این جدال، جناحهای مختلف بر حسب منافع اقتصادی و سیاسی خود با هم مبارزه میکنند. عده‌ای لیبرالند و عده‌ای "لیبرال" عده‌ای سرمایه‌دار بزرگند، و عده‌ای کوچک، عده‌ای خرده‌بورژوا هستند و عده‌ای بسواری بر خرده‌بورژوازی ادای آنها را در می‌آورند. از نظر سیاسی، چه "راستین" و چه متقلب، عده‌ای نعره‌ی آزادیخواهی میزنند و عده‌ای علنا طرفدار استبداد هستند. چقدر سفاقت میخواهد که کسانی تحت لوای کمونیسم بجای نشان دادن واقعیت و ماهیت این جناحهای حاکمیت، هر زمان که مستبدین به آزادیخواهان گدایی سرمایه‌ی میزنند غریب و شادی بکشند گویند که این مستبدین دیکتاتور منش بزرگ آنها از دیکتاتوری پرولتاریا نزدیک ترند!

روزنامه‌ی آبنندگان توسط مرتجعین بدست میشود. کمونیست‌نماها حرفی ندارند چون آبنندگان لیبرال است. گیهان میگوید بورش حزب الهی‌ها قرار میگردد. در این نیم حرفی نیست. کار توقیف میشود. فدائیان خشمگین میشوند. سایر نشریات چپ توقیف میشوند. هر کس به شوقیف نشریه‌ی خود

# هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه‌دار



اعتراض میکند. دیگران همه لیبیرا نند و چون دیکتاتوری بولتاریا مخالف لیبیرالیسم است پس در جامعهی سرمایه‌داری هم گوییم خوب است مستبدین بشریات آنها را تعطیل‌ساز کند. و بالاخره به روزنامه‌ی میزبان حملسه میشود. کسی حرفی ندارد البته بجز آقای بنی صدر. جناب "آزادخواه" ایشان هم فراموش میکنند که ده‌ها تشریحی دیگر توتیسیف شده‌اند. حسن آزادیخواهی ایشان فقط در مورد میزان تحریک میشود، همانطور که چشم‌فدائیان در مورد توقیف "کار" برانگیخته میشیستند. تفاوت در چیست؟ هر دو یک چیز را میگویند. هر دو بیک اندازه آزاد هستند. هر دو بیک اندازه راست میگویند. هر دو بیک اندازه قابل اعتمادند. ایترای میباشند مطمئن بود که اختیار کار بدست هر یک کسه بیفتد، "خودش" و تنها "خودش" را خواهد خواسته ما و شما از همه آثاری که چنین نمی اندیشند کارشان با کرام الکاتبین خواهد بود.

بدین ترتیب توده‌ی عاصی از نابا ما شیها، از خفقانها، از گشتارها و بی عدالتی هها، روی به چه کسانی میآورد. تربیب دو سال حکومت جمهوری اسلامی، چشم بسیاری را شیبست به ماهیت فرتدی حاکم باز کرده است. اما در آنسوی مرز خفقان تنها هستی که ریاکارانه به سوی او میآید، دست آزادیخواهان کذاب است. "کمونیستها" آنقدر در فهم دیکتاتوری پرولتاریا ختگی بدوچ داده‌اند که نه تنها نفهمیدند حکومت بدست آنها نیست و در جامعهی سرمایه‌داری زندگی میکنند، نه تنها نفهمیدند که میلیونها مردم، عامی از خفقان موجهود بدنبال بدیل خواهند گشت، بلکه اکنون هم که به چشم میبینند مردم آزادی میخواهند، هنوز خیال میکنند آزادی شعاری لیبیرالی است! کسه لیبیرالها سرمایه‌دارند ولی خرشهورژواها و حزب جمهوری اسلامی بسوی سوسیالیسم درحرر کنند. شاید چنین باشد. شاید که سوسیالیسم حزب جمهوری اسلامی از نظر ماهوی فرتدی یا سوسیالیسم ایشان نداشته باشد. هر چه باشد "راه رشد غیر سرمایه‌داری" در بیان صریح خود چیزی جز این نمیگوید.

بدین ترتیب مشاهده میشود که زیاده نیست اگر گفته شود از عوامل مهمی که بنی صد را بنی صدر کرده است "چپ" ایران است. این چپ ایران است که اجازه داده است که او و امثال او بیکه‌تاز صحنه‌ی آزادیخواهی شوند. این چپ ایران است که بجای آنکه خود خواست توده‌های مردم را بیان کند در اثر انحرافات بینشی و خیانت، آزادیخواهی را معسادل لیبیرالیسم نمودار ساخته است. بنی صدر "از خدا میخواهد" که چپ ایران آنقدر به حزب‌الله بچسبد که همراه با آن منشور مردم شود. تنها راهی که او میتواند تالی آینه‌ده شود این بود. تنها راهی که او میتواند میلیونها توده‌ی عاصی از وضع موجود را بدام توهیم خود بکشاند این بود. "چپ" ایران در حرف و در اقدامات روزمره از جناح فاشیست حمایت کرد ولی در عمل واقعی به رشد لیبیرالیسم،

به بیدایش توهیم جدید کمک کرد. بنی صدر ایترای نهمیده است ولی حزب توده و فدائیان و... هنوز از درک این نکته عاجزند.

چپ انقلابی ایران باید با قامتی استوار در مقابل این تحریفات و بدآموزیها بایستد. آزادی شعار لیبیرالها نیست. شعار واقعی کسونیستهاست. در جامعهی سرمایه‌داری، کمونیستها طالب این نیستند که فاشیستها روزنه‌ی لیبیرالها را توقیف کنند. دفاع از آزادی مطبوعات و ولو مطبوعات لیبیرالیستی پیشنهادی دفاع از آزادی مطبوعات چپ است. هنگامیکه آیدگان توقیف میشوند، یک‌گام بسوی توقیف "کار" برداشته شده است. هنگامیکه کنرپ‌جهدی ملی مورد حملسنه فاشیستها قرار میگیرد، یک‌گام بسوی بستن ستادهای فعالیت چپ برداشته شده است. در جامعهی سرمایه‌داری هر برد فاشیستها، باختی برای کمونیستهاست.

زحمتکشان ایران با سرنگون کردن رژیم شاه آزادیهای دموکراتیک را تا اندازه‌ای کسب کردند. رژیم موجود آنها را یکایک از مردم ستاند و سپس برخی از آزادیها را به مزدوران و وابستگان خود اهدا کرد. "آزادی" حزب نسوده، "آزادی" حزب رنجبران و "آزادیهای" دیگری که در پیش است، نه آزادی کسب شده که آزادی اهدا شده، آزادی گدایی شده است. آزادی نوکری است که در اجسرای او امر آریاپ خودآزاد است. آن بغشش از چپ ایران که این نوع "آزادی" را نمیخواهد باید بداند که برای کسب آزادی واقعی باید مبارزه کند. باید ندای آزادیخواهی را بلند کند. از هوجی گری فاشیستهای چپ بپوشد و چپهای منحرف نهراسد. باید با رساندن بانگ آزادیخواهی خود ب مردم، هم خواست خود را نشان دهد، هم توده‌های عاصی از خفقان را جذب و راهنمایی کند و هم لیبیرالها را خلع سلاح کند. چپ ایران باید بداند که هر کس کسه آزادیخواهی را امری بورژوازی، لیبیرالی و نظایر آن بناهد، یا یک مامور آگاه نیروهای سلطه‌گراست و یا یک منحرف بی عاقبت.

تماشای اجتماع توده‌های مردم بسندور کسانی از انواع بنی صدر، بزدی و قطب‌زاده - شکفت انگیز است همان مثلث بیق معروف - تماشای ستارپیوی تراژیکی است که نشان میدهد پس از دو سال عمر رژیم جمهوری، بخش مهمی از مردم آنقدر بدور خود گشتند و آنقدر نیرویی که بتواند درکشان کند را نیافتند، که به گذشته رجعت کردند و طالب همان مثلث بیق‌گدایی شدند! آیا تعجب‌آور خواهد بود که در این رجعت به گذشته‌ها، بخشی از همین توده‌ها یک‌گام دیگر نیز بردارند و بسنه ماسبق مثلث بیق، به رژیم آریا مهری چشم بدوزند؟ آیا شما، هر که هستید، این مساله را بچشم خود ندیده و بگوش خود نشنیده‌اید؟

اگر چنین است، بحکم تئوری، بحکم تجربه و بالاخره بحکم "عقل سلیم" فریباد آزادیخواهی را بلند کنیم و نترسیسم از

# پیرامون سخنرانی بنی صدر در حسینیه ارشاد

۱ - آذر

( که البته مقصودشان از اوایل انقلاب اندکی پس از ۲۲ بهمن - اوایل سوار شدن ایشان و یارانشان بر گرده انقلاب - میباشد - )  
میبردازد.

جریان از این قرار بود که نیمه شب باز خانه‌ی "یکی از سرمایه‌داران صاحب مقام رژیم سابق" بهایشان تلفن میزنند که "بخانه‌ی ما بی حکم قانونی ریخته‌اند." ایشان به کمیته‌ی مربوطه تلفن میزنند که شما "مظالم کدام قانون" این کار را کرده‌اید... و پس از چند روز در پاسخ چند جوان که در دانشکده‌ی بازرگانی ایشان را متهم به دفاع از سرمایه‌داری کرده بودند، میگوید:

"من دفاعی از او نکرده‌ام، دفاع از آن اصولی کرده‌ام که بخاطرش انقلاب کرده‌ام."

و دلیل ایشان هم سزای زشت بودن اینکار بیمار بودن "سرمایه‌دار صاحب مقام" مزبور بوده است. گو آنکه انسان نمیتواند از این همه عطف و انسانی‌دوستی (!) "استاد" چشم پوشی کند. اما یک نکته‌ی کوچک میهم میماند و آن اینکه ایشان چطور از اینهمه بخانه‌ریختن‌ها و دستگیری‌ها و اعدام‌ها و توقیف‌نشریات و حتی بستن آن شهرها و روستاها (در کردستان) که به "حرم"هایی نظیر "چپی بودن"، "قد انقلاب" بودن، "مناقصی بودن"، "سرسپردگی شرق و غرب" بودن، "مناقصی بودن" و نظایر آن و نه به جرم "سرمایه‌دار صاحب مقام در رژیم سابق بودن" رانده‌اند؟ اوایل انقلاب بلکه بطور مستمر و فزاینده تا به امروز صورت گرفته، "تصادفا" این مثال را برای تخطی از "اصولی که بخاطرش انقلاب کرده‌ایم" ذکر میکنند! نعوذ باللله نکند آنطور که آن "دو سه نفر جوان" گفته بودند ایشان مدافع سرمایه‌داری باشند!

اما بد نیست ببینیم که "بحث آزاد"ی که بنی صدر اینقدر از آن طرفداری کرده و آنرا حلال کلیه‌ی مشکلات میدانند واقعا چگونه چیز است؟ او توصیه میکند که رادیو و تلویزیون که در دست "مکتبی‌ها" است به "محلّی برای برآورد آزاد آراء و عقاید" تبدیل شود، در این بحثها که باید بر آنها "فوابط اسلامی حاکم" باشد تا اثر تخریبی بجای نگذارند ((بلکه)) اثر سازنده داشته باشند. "این افراد شرکت میکنند: "متفکران، خبرنگاران و متخصصان و سرور، اهل اندیشه و ایمان" (یعنی طرفین مناظره با تساوی از میان "مکتبی‌ها" و "متخصصی‌ها" خواهند بود) و کارشان این خواهد بود که "بیایند و ضعفها را نشان بدهند و راه‌حلهای آنها را هم نشان بدهند". ناگفته پیداست که بنی صدر نه تنها از شرکت مردم عادی و ناراضی و نیروهای مخالفی که حرفهایشان ممکن است برای وی و امثال وی خطراتی در برداشته باشد، صحبتی به میان

سیاستمداران یا بعبارت بهتر سیاست بازان برای تحکیم مرتعبت خود و از میسندان بدر کردن رقبای از شیوه‌های گوناگونی استفاده میکنند. مثلا اگر سر نیزد و اختناق ممکن نباشد یا برندگی کافی نداشته باشد، سبلاخ عوامفریبی و دغل بازی را رو میکنند. درفضای سیاسی کنونی ایران که بقول بنی صدر هنوز مردم از همه‌ی امور بیکنار نیستند، استفاده از "مردم" برای محبوب و بحق نشان دادن خود و وجه‌المصالحه قرار دادن آنها در زدوبندها و رقابتهای پشت پرده و روی پرده روشی به سزایی دارد. اگر حزب جمهوری اسلامی در هنگام ضرورت به جمعیت چند هزار نفری نماز جمععه بعنوان "امت اسلام" و به دسته‌های حداکثر چند ده نفری جماع کشان بعنوان "مردم مسلمان" رجوع میکند، جناب بنی صدر نیز متقابلا چنانچه مصلحت باشد، پاره‌ای "حقایق" را با مردم در میان میکشاند و با این کار گر چه به "وحدت کلمه" ای که مورد نظر همه‌ی آقایان و مورد تاکید خاص "رهبر" میباشد، خدشه وارد میسازد، اما در عین حال میتواند تا حد زیادی رقیب‌گردن کلفت خید را وادار به عقب‌نشینی یا توقف کند.

سخنرانی بهشتی در روز تاسوعا و سخنرانی بنی صدر در عاشورا و بدنبال آن سخنرانی بهشتی در مسجد امام خمینی و سخنرانی بنی صدر در حسینیه ارشاد، جلوه‌هایی از مراجعتی طرفین کشمکش به "مردم" بود.

بنی صدر در سخنرانی خود در حسینیه ارشاد مجددا خود را طرفدار "بحث آزاد"، آزادی بیان" و "آزادی مطبوعات" نشان میدهد. اما فقط با کمی دقت در سخنان وی مفهوم واقعی آزادیهای مورد ادعای ایشان را درمیابیم. نطق ایشان اینگونه آغاز میگردد:

"صحبت زیاد است، یک مثال می‌زنم است که در ذهن انسان جمع میشود آدمی را در حال هیجان و سکوت نگه میدارد، آیا اینها را باید بیرون ریخت و گفت و یا نگفت و صبر کرد بلکه امور بسزاه صواب بیایم" (تاکید زماست)

"استاد" بنی صدر در واقع نشان میدهد که تا چه اندازه علاقمند به آگاه نگه داشتن مردم از وقایع کشور میباشد. تا هنگامیکه "بسزاه صواب" باشد و در حقیقت تا هنگامیکه ایشان براجتی بر خر مراد سوار باشند، در چنین مواقعی لازم نیست که ایشان "سجانات" درونی خود را بروز دهند و "سکوت" ارجح است. اما اگر رقبای بسزاه حملات خرد "هیجان" ایشان را افزایش دهند، لازم می‌آید که "مطالبی" "بیرون ریخته" شود

"استاد" پس از ذکر این مطلب کوتاه برای نشان دادن میزان علاقمندی خود بسزاه آزادی و قانون (آخر برای ایشان آزادی همان قانون است) بذکر خاطره‌ای از "اوایل انقلاب"

نمایاورد، بلکه معتقد است که باید بر این بحثها بقول خودش "ضوابط اسلامی" حاکم باشد تا مبادا "اثر تفریعی" که همان آشکار شدن ضعفهای بنیادی رژیم و تشدید ناراضیتهای هابری ملا شدن سیاستهای دولتمردان باشد، جلوگیری شود.

بنی صدر کمی جلوتر در سخنرانی خود دقیقاً مشخص میکند که چقدر پای بنیاد آزادی است و تا چه اندازه برای مردم ارزش قابل است. او ضمن انتقاد از شیوهی کسار روزنامهها (البته واضح است که مقصودش روزنامههای جناح و قریباً تمام "جمهوری اسلامی" و "صبح آزادگان" میباشد) میگوید: "اگر قرار باشد صفحات هر روزنامه اکتفا و قناعت کنند به پر شدن از ضعفهای دیگران در این صورت ما کاری که میکنیم بگذریم و از عیبهای فراوان عربان میکشیم و در جلو دید مردم خودمان و جهان قرار میدهیم و گمان نمیکند که این روش درستیهما بکار ما بیاید."

بجای آنکه دیگر وی معتقد است که پنهان بسودن عیوب از مردم دید "مردم خودمان و جهلمان" ما را در "سختیها" بهتر بکار میآید و چنانچه قرار باشد انتقادی بعمل آید، بهتر است بقول وی بصورت "امر به معروف و نهی از نکر" باشد، یعنی بگویند حضرت رئیس جمهور محبوب شما خیلی خوب و کاردانشید اما اگر این کار را بکنید بهتر است (و اگر نکرید لابد "علاج" این است)، بهر حال شما بسرای ریاست و "سپهسالاری" ایوان بهترینید.

بنی صدر که برای تضمین آتیهی متزلزل خویش سخت به ارتش محتاج است به بهانهی جنگ بیشتر وقت خود را بنسبت و برخاست و زودپنداری فرماندهان ارتش که سخت محتاج "تقریب روحیه" یعنی خلاصی از شر رقبای مسلح و غیر مسلح و نیز سرپوش گذاری بر کثافت کاریهای گذشته و حال داشته و جنگ فعلی را مفر مناسبی یافتهاند

رو که اینقدر باین "سریازان میهمان و اسلام" علاقمند است و در مذاقت ایشان کمترین شکی ندارد، فراموش میکند که در

### توضیح

مقالات بی امضاء نشریهی رهاگی منعکس کنندهی نظر عمومی سازمان وحدت کمونیستی است. سایر مقالات که با امضاء منتشر میشوند با آنکس از جنبهی کلی منطبق با نظرات سازمان هستند. معیناً نمیتوانند در پارهائی از جزئیات مطابق نظر همهی اعضا آن نباشد.

اوایل همین سخنرانی خود گفته است: "خوب اگر این آزادی بیان را که آنها هم بسیار صدمه دیده آنها هم از دست بدیم و یک محیط خاموش فراهم شود و شما یکروز صبح برخیزید و شما بگویند که وضع دگرگون شده است، چه کسی مقاومت خواهد کرد و..."

و نیز: "شما زنان و شما مردان اگر آزادی بیان در جامعهتان از این حد که رسیده گستر شود، برای موجودیت کشور شما خطرناک است... این خطر بوجود میآید که کشور در دامن سلطهگران بیگانه المللی سقوط کند..."

همه میدانند که اگر صبح برخیزند و بشنوند که "وضع دگرگون شده"، واقعهای رخ داده گشته آنها "گودتا" میباشد، گر چه جناب رئیس جمهور "پر دانش" ما با زرنگی خاص این لفظ نامعمول را بکار نمیبزنند. در ضمن همه میدانند که کودتا اساساً با تکیه بر ارتش صورت میگیرد... اما عجیباً مگر ممکن است که "ارتش اسلام" به کودتا بر علیه "امت" دست زند، آنها چنان کودتایی که "کشور در دامن سلطهگران بین المللی سقوط کند"، این جاست که دم خروس آشکار میشود و جناب "استاد" هم بطور ضمنی اعتراف میکند که این ارتش هنوز در کلیتش امریکایی است و استبداد کودتا با چیزی شبیه بآن را (البته بوقت ضرورت) در خود نهفته دارد. جالب اینکه این حرفها "جبههای امریکایی" و "فدائیه صلابت" نمیزنند بلکه رئیس جمهور "۱۱ میلیونگی" میزند که بقول خودش در همین سخنرانی "مقداری از کار علمی (اش) راجع بوده است به سنجش آینده بر اساس علامتهایی که میبیند!"

اما نکتهی جالب اینست که نفس کودتا و بخطر افتادن "موجودیت کشور" نیست که خاطر بنی صدر را آشفته میسازد، بلکه او میخواهد با لولوی "دگرگون شدن وضع" (گودتا) رقبای خود را که به معنای ساختن "آزادی بیان" (یعنی حمله به دفتر روزنامهی "میزان"، جناب بازرگان و تهدید کردن روزنامهی "انقلاب اسلامی" رئیس جمهور "محبوب") دست زده اند، بترساند و گتار و رفتن خود را مساوی سقوط کشور بنمایاند. نکتهی بسیار جالب دیگر اینکه وی به همین حد "آزادی" که در کشور وجود دارد، نیز راضی است و ترسش فقط از اینست که مبادا "آزادی"... از این حد رسیده گستر بشود (یعنی سقوط حضرت رئیس جمهور هم بگویند بساطت را جمع کن) زهی آزاد بخوابی! در حالیکه دیگر هیچ روزنامهی چه کسبه هیچ، کمی مخالف هم باقی نمانده که آزادانه چاپ و پخش شود، ایشان از خطری دم میزنند که "آزادی بیان" را تهدید کرده (فقط "تهدید") و گویا منطبق به آینده است!

نقشه در شماره ۱۹

# "پاکسازی" در آموزش و پرورش بهانه‌ای برای اخراج معلمان و دانش‌آموزان انقلابی

با آغاز سال تحصیلی جدید، بظاهـر وزارت آموزش و پرورش و در اصل حزب جمهوری اسلامی با اتکا به فعالیت‌های چشمگیر جاسوس‌ها و مآبانه‌ی انجمن اسلامی و تشکیلات دست پرورده‌ی خود یعنی امور تربیتی و کذا در این وزارتخانه، معلمان مبارز را از کلاسهای درس بیرون کشید. در واقع حزب جمهوری اسلامی بار دیگر کوشید تا با سودجویی از شرایط بحران زده‌ی جامعه، قدرت سیاسی خود را تثبیت کند. چنانچه نگاهی بسـه سابقه‌ی مبارزاتی مدارس بیفکنیم، علت حمایت بیش از اندازه‌ی رژیم حاکم را در این مورد بـخوبی درک خواهیم کرد. آنها خود این موضوع را بارها خاطر نشان کرده‌اند که تعلیم و تربیت اسلامی! باید از پایه رواج یابد. در نتیجه کودکان و نوجوانان با ذهنیست سالم و پاکشان با روحیه‌ی مبارزه جویی که در سالهای اخیر کسب کرده‌اند، مناسبترین زمینه را برای تبلیغات اسلامی فراهم آورده‌اند. منتهی به شرطی که این تبلیغات در اثر فعالیت نیروهای سیاسی حاضر در مدارس بی اثر نگشته و در ذهن بچه‌ها ایجاد پرسش نکند؛ مبادا که دانش‌آموزان به عدل اسلامی! و جمهوری اسلامی! شک کرده و پله‌های شکر را یک بیک تا یقین مطلق بالا روند و درک کنند که جمهوری اسلامی جز با زسـازی سرمایه‌داری هدف دیگری را دنبال نمیکند. این بازسازی چه به روایت حزب جمهوری اسلامی و چه بنا بر تجویز با مـطـلاح لیبرال‌ها، نیروی همسنگ با خود، نیرویی که موجودیت آنها را زیر سؤال قرار دهد، و توده‌های مردم را به شک بیندازد، تحمل نخواهد کرد. "پاکسازی" و "سالم سازی" مدارس نشانگر این واقعیت است که هیات حاکمه قصد دارد دانش‌آموزان، بویژه فرزندان زحمتکشان را از معرض هر گونه خطر "آگاهی" محفوظ نگهدارد. بنا بر این یکی از شیوه‌هایی را که بکار میگیرد اخراج معلمان آگاه از مدارس است.

بهررو آنچه از هفته‌ی اول شهریور به بعد در آموزش و پرورش شکل گرفت، ماهیت رژیم را با تمام تفادهای درونی آن آشکار ساخت. همزمان در تهران و شهرستانها بسیاری از معلمان در سطوح مختلف دبستانها، مدارس راهنمایی و دبیرستانها در اختیار نواحی آموزش و پرورش قرار گرفتند و از رفتن به کلاسهای درس، بعد از بازگشایی مدارس، محروم ماندند. اما از آنجا که در این زمینه سیاستهای یکدستی اجرا نشد، طبیعتاً ابعاد قضیه در مورد قطعیت در تصمیم‌گیریهای

و اجرای آنها متفاوت بود. در پاره‌ای نواحی تهران در مورد معلمان یاد شده حکم آماده به خدمت صادر شد و در نواحی دیگر یکسره به اخراج آنها اتمام شد و یا به اختیار اداره قرار گرفتن تا تعیین تکلیف قطعی تنزل پیدا کرد. اولین موج چنین اقدامی تنها در تهران حدود ۲۰۰۰ نفر را در بر گرفت. در شهرستانها بدلیل امکان شناسایی بیشتر معلمان از سوی مقامات آموزش و پرورش، و فقدان کمترین حد تشکل بین معلمان، فشار وارده از مدتی قبل همچنان ادامه داشت و "پاکسازی" و "سالم سازی" تعداد زیادی را در مجموع در طی یکسال اخیر، شامل گردید. در دو منطقه کردستان و لرستان، آموزش و پرورش به کلی منحل اعلام شد. چنین اقدامی قاعدتاً میباید در نوع خود در جهان بی نظیر باشد! دست کم درک انگیزه‌ها و شیوه‌های فریبکارانه‌ی هیات حاکمه در مورد مردم زحمتکشی که بطور طبیعی نیاز به آموزش و علوم را برای بهبود وضع جامعه ضروری میدانند، همراه با شکستی است!

در حال حاضر، انحلال مدارس اخراج دانش‌آموزان و معلمان و در مجموع تلاش بیسابقه در ایجاد و گسترش جو اختناق در آموزش و پرورش همچنان ادامه دارد. مراسم بزرگداشت ۱۳ آبان در شهرهای مختلف و مدارس مختلف بهانه‌های مناسبی بدست مسئولان داد که اینجا و آنجا قدرت خود را بسـه نمایش بگذارند. در صومعه‌سرا، سه واحد آموزشی بکلی منحل اعلام شد. (انقلاب اسلامی ۵۹/۸/۱۵) زیرا دانش‌آموزان این مدارس آنطور که خود شایسته میدانند، مراسم بزرگداشت ۱۳ آبان، روز دانش‌آموز را اجرا کردند. در کردستان، از اوایل آبان اقداماتی برای بازگشایی مدارس صورت میگیرد تا رسوایی انحلال آموزش و پرورش در آن استان تا حدی پرده‌پوشی شود. اما بار دیگر مدارس شهرهای کردستان، در آستانهای بزرگداشت روز دانش‌آموز دستخوش ناآرامی میشود. در این میان هیات حاکمه بمتاسفست سالروز اشغال سفارت آمریکا و از این قبیل، قصد میکنند معلمان و دانش‌آموزان کردستان را برای راهپیمایی به خیابانها بکشاند و با شعار "خمینی می‌رزد، آمریکا می‌لرزد" خاطره‌ی با اصطلاح مبارزه‌ی ضد امپریالیستی این یکسال و نیم اخیر را به رخ خلق کرد بگشد، اما بسـه پایداری تظاهراتکنندگان شعار یاد شده به شعار "خلق ما می‌رزد، آمریکا، ارتجاع می‌لرزد" مبدل میشود. چنین تعبیری از مبارزه برای سپاه

پاسداران و ارگانهای دولت مرکزی در کردستان تحمل ناپذیر شده، دست به تیراندازی هوایی میزنند. روز بعد در مدارس عکس العمل چنین اقدامی دیدنی است. بار دیگر کلاسها از سوی معلمان و دانش آموزان تحریم میشود و شکرط بازگشت به کلاسها اجرای همان قطعنامه ۱۳۵۱ سال گذشته یعنی بر خروج نیروهای مسلح دولتی از کردستان و... اعلام میشود. در واقع هیات حاکمه در اجرای سیاستهای باصلاح آموز-شی خود در کردستان موفقیتی کسب نمیکند.

از سوی دیگر، بدون هیچگونه مقدمه‌ای آموزش و پرورش لرستان منحل میگردد. این اقدام دولت حتی در مجلس ایجاد تشنج میکند. عباسی نماینده لرستان در مجلس، به انحلال آن اعتراض میکند و اعلام میدارد تنها پاسخ رسمی که در مورد حلالت این اقدام دریافت داشته است، اظهارات جناب رجایی نخست وزیر، بوده یعنی بر اینکه "علت انحلال وجود جبهی ها در آموزش و پرورش بوده است." بازگویی سخنان رجایی نمایندگان مجلس را به مخالف خوانی و موافق گیری میکشاند. اما موافقت و...

مخالفت با صلاح نمایندگان مردم در اصل ماجرا یعنی بی کفایتی، کونه نظری، عوام فریبی هیات حاکمه تفسیری بوجود نمیآورد. تحدید آزادیهای دموکراتیک کافی نبود که دولتست حاضر میشود به قیمت بیسواد، بیکار شدن معلمان، سرگردان کردن دانش آموزان و والدین آنها، بخشهایی از آموزش و پرورش را در سر تاسر کشور منحل کند و قوانین اساسی مصوبه خبرگان خود را نیز زیر پا بگذارد. طبق بند سوم از اصل سوم استفاده از آموزش و پرورش حق طبیعی ملت ایران است. چه باک اگر توده های مردم از این "حق طبیعی" محروم شوند ولی "جمهوری اسلامی" با برجا بماند!

بهر رو، نقض قوانین اساسی بویژه در رابطه با کنار گذاشتن معلمان مبارز شیوه ای متداول شده است. اصل ۲۸ قانون اساسی مینویسد:

"هر کس حق دارد هر شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و ممالک عمومی و حقوق دیگران نیست برگزیند دولت موظف است با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون، برای همسایگان افراد امکان اشتغال بکار و شرایط مساوی را برای احراز مشاغل ایجاد نماید."

به استناد این اصل معلمان بر کنار شده باید بدون قید و شرط بکار قبلی خود بازگردند. اصل ۳۳ قانون اساسی مینویسد:

"تفتیش عقاید ممنوع است و هیچکس را نمیتوان به صرف داشتن عقیده ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد." به استناد این اصل بر کناری معلمان به دلایل عقیدتی محکوم است. اصل ۱۶۸ قانون اساسی مینویسد:

"رسیدگی به هرایم سیاسی و مطبقاتی علنی است و با حضور هیات منصفه در محاکم دادگستری صورت میگیرد. شعور انتخاب، شرایط و اختیارات هیات منصفه و تعریف جرم سیاسی را قانون اساسی موازین اسلامی تعیین میکند."

اصل ۳۶ قانون اساسی میگوید: "حکم به مجازات و اجرای آن با پیوستن تنها از طریق دادگاه صالح و بر اساس قانون باشد."

در اصل ۳۷ قانون اساسی آمده است: "اصل برائت است و هیچکس از نظر قانون مجرم شناخته نمیشود، مگر پس از اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد."

به استناد این اصول حتی اگر آنها منسوخ باشد، پرونده های معلمان برگشتار شده با کلاسها و دادگاه های صالح مورد رسیدگی قرار نگرفته اند. اینکه هیاتهای پاکسازی مجهول الیه پیش از سرکشت آنها را تعیین کنند.

اما رژیم جمهوری اسلامی وقتی مصوبات خود نگذاشته و قبل از تأیید آنها احکام خود را صادر میکند. در ضمن هیات حاکمه یا زیر پا گذاشتن لوایح تعویب قضاوت مجلس، هرج و مرج درونی خویش را بر هیات کسب و تشبیت قدرت از سوی جناحهای متضاد آن آشکار میسازد. بنا بر لایحه ی تعویب قضاوت مجلس، قرار بود کار هیات های پاکسازی از تاریخ ۹۹/۶/۶ متوقف شده و فاقد اهداف قانونی باشند. اما در عمل هیاتهای پاکسازی بویژه در آموزش و پرورش وظیفه ی انحلال خود را انجام داده و معلمان انگلیسی را بجزر قانونی از تدریس و ارتباط با دانش آموزان محروم کردند. بنا بر این لایحه، احکام ماده از سوی هیاتهای پاکسازی از این تاریخ تاریخ به بعد باید لغو گشته و ماهیت هیاتهای پاکسازی، معیارها، ضوابط انتخاب و نحوه ی کار آنان باید روشن شود.

البته اقدامات اعلامی دولت بنا به مورد زیر:

- ۱- استخدام های بی رویه و بر خلاف قانون در آموزش و پرورش
- ۲- دعوت از استادان دانشگاهها برای تدریس در مدارس

۳- محدود کردن فهرست اسامی معلمان با واکی وابستگان به رژیم سابق با سلطان انگلیس و مبارزه تکمیل میشود.

بدین معنا که از اوایل تابستان گذشته دولت اعلام کرد که با توجه به پاکسازی انجام شده در این وزارتخانه، حدود صد هزار نفر معلم در سطوح مختلف به استحضار وزارت آموزش و پرورش درخواهند آمد. اجلاس مراجعین در شهریور ماه متوجه میشوند که نورچشمی ها بسیار زودتر از آنها به ستاد راه پیدا کرده اند و مقامشان از پیش مشخص شده است. این اقدام دولت خود دشمن است.

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان؛ انقلابی نگریزید



بلا تکلیفی و مازاد بر احتیاج شدن گروهی از معلمان شاغل و رسمی گردیده است. از سوی دیگر بکار گماشتن استادان دانشگاهها در مدارس در شرایطی که از وجود آنها میتوان دست کم اگر نه در دانشگاهها بلکه برای بازآموزی علمی معلمان استفاده کرد، جز بی لیاقتی و ندانم کاری های تاریخی هیات حاکمه کنونی ایران و حسابگریهای سیاسی برای تثبیت حاکمیت یکی از جناحهای درونی نیست. البته ناگفته نماند که کانونهای استادان مترقی با اجرای این حکم مخالفت کرده است. در واقع جمهوری اسلامی به یمن کاردانی خویش! شرایط استخدامی و ویژه های را بوجود آورده که حتی در صورت بازگشت معلمان بلا تکلیف و اخراجی به مدارس، چون جای آنها قبلا توسط محارم پر شده است عملا آنها بیکار خواهند ماند. بهر حال بایست مصرحا خواستار بررسی ضوابط استخدامی این عده و اعلام آن به مردم زحمتکش شد تا توده ها ببینند که کسانی که مدعی خدمت به ایشان هستند، خود چگونه اصول "انقلابی" مصوبه ای مجلس را نادیده میگیرند و یکسره بر خلاف آن عمل میکنند.

در عین حال اعلام نام معلمان بر کنار شده ای مبارز و انقلابی به همراه فهرست اسامی وابستگان به رژیم سابق، از طرفند. هائیی است که رژیم به خیال خود برای مخدوش کردن اذهان عمومی در مورد کمونیستها در مقبوضات گوناگونی آنها بکار گرفته است. لذا یکی از خواسته های معلمان برکنار شده تفکیک اسامی مزبور است.

جالب است بدانیم در اثر اعتراضات همه جانبه ای که ذکر آن در پائین خواهد آمد وزارت آموزش و پرورش شماری از وابستگان به رژیم سابق را تنها به استناد لایحه مصوبه ای مجلس مبنی بر قطع پاکسازی در ادارات، به سر کار خود بازگرداند. در حالیکه روسای نواحی آموزش و پرورش یکدل و یک زبان (قطعا با تکرار سخنان مقامات بالاتر خود!) گفتند که در مورد معلمان چه قضیه تفاوت میکند. آری. بدون شک نقش معلمان ساواکی و وابسته به رژیم سابق با نقش معلمان چپ متفلسف است: معلمان چپ با رفتار و نحوه ارتباط با دانش آموزان، نوید ایجاد روابط فرهنگی نوین را میدهند. حال آنکه وابستگان به رژیم سابق همچون همپالکی های جدیدشان پس مانده های روابط پوسیده سرمایه داری و ماقبیل سرمایه داری، را به خورد دانش آموزان میدهند و در هر کلامشان تثبیت نظام سرمایه داری را به دانش آموزان دیکته کرده، سلطه ای آنها ابدی جلوه میدهند. بنابراین قطعا تفاوت در همین است!

از سوی دیگر در طی این مدت، واکنش معلمانی که به بهانه های مختلف از جمله شرکت و ایجاد شوراها در مدارس در سراسر گذشته، داشتن روابط نزدیک با دانش آموزان، دفاع از سازمانهای سیاسی یا وابستگی به آن از کار برکنار شده بودند بشکل پاره ای

حرکات دستجمعی بروز یافت. امید میرفست این حرکتها با تکیه به شکل کانون مستقل معلمان موثر واقع شده و زمینه وحدت عملی نیروهای چپ را دست کم در این مورد خاص فراهم آورد. اما با جدا شدن هواداران اکثریت (فدائیان) از سایر نیروها، حیثیات سیاسی - صنفی کانون مستقل معلمان عملا دچار وقفه شد. از آن پس دو نوع فعالیت برای بازگشت معلمان به مدارس، یکی از جانب هواداران اکثریت (فدائیان) و دیگری از جانب طیفی از هواداران سائیر سازمانهای سیاسی چپ صورت گرفت. طبیعی است که رژیم از این جدایی و شکاف حداکثر استفاده را میکند البته علت اساسی بروز این اختلاف از برخورد متفاوت هر یک از نیروهای سیاسی نسبت به دولت سرچشمه میگیرد. جنگ آپریشن و عراق این تفاوت را مشخصتر نمود و بر بیچیدگی شیوه ای مبارزاتی معلمان هوادار سازمانهای مختلف برای احقاق حقوق خود افزود.

بهر حال کار بدانجا کشید که با اصطلاح لیبرالها توانستند از طریق مجلس اسامی ارگانهای دیگر از موقعیت بدست آمده سود جسته و با طرح نقض قانون اساسی خواستار رسیدگی به موضوع پاکسازی ها در سه ماهه اخیر از سوی دولت شوند. مقالات روزنامه های مختلف، نطقهای مجلس و بحثهای محافظان خصوصی مذهبی و نیمه مذهبی و سخنان بی بنی صدر همه نشانگر حساسیت اوضاع از سوی استفاده تبلیغاتی از سوی با اصطلاح لیبرالها از حوادث و رویدادهای اخیر بویژه نقض قوانین اساسی در آموزش و پرورش از سوی دیگر، است. اما در واقع آنچه در مورد نقض قانون اساسی و با وفاداری بآن، برخورد "انقلابی" یا "غیر انقلابی" به آن در درون طیف هیات حاکمه رخ میدهد، رشد تضادهای خرده بورژوازی و بورژوازی را آشکارا به نمایش میگذارد. سخن کوتاه: معلمان اخراجی و بلا تکلیف برای مبارزه برای کسب حقوق پایمال شده ای خود احتیاج به حرکت جمعی بزرگ مبنای حداکثر توافق مابین خود دارند. خطوط کلی این حرکت وحدت یافته قطعا تا اندازه ای میتواند از قبل تعیین شود. علاوه بر این، مادامیکه رژیم جمهوری اسلامی فشار همگانی معلمان را در درجه اول و سپس پشتیبانی معلمان و دانش آموزان و نیروهای سیاسی را بطور کلی بر خود احساس نکند، گامی در راه بازگرداندن معلمان به مدارس نخواهد داشت. در حال حاضر گرچه شمار اندکی از معلمان مبارز به سر کار خود بازگردانده شده اند، اما آخرین هشدار رجایی در ایراد این جمله چند پهلو و مبهم که:

"تصفیه های بعد از ششم شهریور، از نظر شکل ایراد دارند ولی از نظر محتوی صحیح است." (انقلاب اسلامی ۵/۹/۵۹)

(تاکید از ماست)

نشانه ای تداوم تضادهای هیات حاکمه و سرکشن کردن آن بر روی نیروهای آگاه و مبارز جامعه

# ترازدی مصر و تکرار آن در عراق

## قسمت اول: ظهور و سقوط ناصریسم

عراق در دام امپریالیسم امریکا و مصر پایگاه امریکا در خاورمیانه و شاخ آفریقا، و بدینسان تاریخ دو کشور در یکی از مهمترین مناطق جهان، که روزی هر یک بشعور خواستار تحقق "سوسیالیسم عربی" بوده اند، ورق میخورد. فریادهای حزب "بعث" کسسه روزی آزادی امت عرب و (وحدت امت عربی واحد که رسالت جاویدانی دارد" و شعارهای حزب "اتحاد سوسیالیست عربی" که خواستار نابودی اسرائیل و به دریا ریختن یهودیان بود به تشاهیم عراق به ایران و معاذلهی مصر با اسرائیل خاتمه یافت. ناصریسم و بعثیسم بمطابق دو ایدئولوژی رقیب در بدست آوردن هژمونی جهان رادیکال عرب از همان آغاز توسعهی جنبشهای آزادیبخش عرب برقایت با یکدیگر پرداختند. اگر چه هر دو با تفاوتهایی که در ساخت اجتماعی این کشورها و ایدئولوژی های ناصریسم و بعثیسم و ویژگیهای اقلیمی و مسایل مربوط به آن مواجه بوده اند، معهذ هر دو دقیقا همان مسیری را میپیمودند که خرد بورژوازی در این جوامع تاریخی مجبوریه پیمودن آن بوده است.

امروزه ایدئولوگهای مذهبی، "بعث" را فرزند نامشروع میشل عفلق صهیونیست دانسته و با توجه به دین عفلق (مسحی) و وابستگی قبیلهای صدام حسین (تکریت) برآنند که نشان دهند که علت ارتداد این حزب از برنامهای اولیه اش و پیوستن به اردوی ضدانقلاب در قیام اسلامی بودن این حزب نهفته است. غافل از اینکه یکی از ارکان اساسی ناسیونالیسم عرب و "سوسیالیسم عربی" همانا دین اسلام (سنن) و رعایت اصول شرعیه و مقدس اسلام مبنی بر حفظ مالکیت خصوصی است. ایدئولوگهای اسلامی ما فراموش نموده اند که ناصریسم فرما سونر، نه مسیحی و نه از اهل سنتی تکریت برد و هیچگاه نیز نمازش را ترک نکرد و جز دوران نسبتا کوتاهی هیچگاه حتی بسا اخوان المسلمین - دوستان مصری آقای خلایق شمدی، نورزید، اما با همین فضاختم روزی صدام بود که ناصری قتل عام فلسطینیها در اردن و بر طرح ویلیام راجرز در سال ۱۹۷۰ صده گذاشت و راه را برای هم آغوشی کیسینجر و سادات باز نمود. ایدئولوگهای اسلامی مانده تنها بعثت محدود دینهای قطری قادر به بررسی چگونگی رشد سیاسی و اجتماعی در اینگونه کشورها نیستند بلکه بعثت آنکه خود بنیسم از همان آبشخور - خرد بورژوازی - میخوردند اما سا قادر به تشخیص حرکات سیاسی واجتماعی تشری نیستند که خود نیز آنها نمایندگان

مینمایند. برآستی بر کسانیکه قادر به توضیح ساده ترین مسایل اجتماعی نیستند و بسراوی نسیسم هر واقعهی اجتماعی به نزدیکی و یا دوری شرکت کنندگان در این واقعهی اجتماعی به محور اسلام (تشیع) مینگرند پیش از این نیز خرجی نیست. افق تنگ تاریخی حتی این قشر را در توضیح حرکات خود و با حرکت عتابه غیر موفق میسازد. اگر بعث و بسا ناصریسم میتوانستند در بارهی خود و یکدیگر و یا در بارهی "انقلاب اسلامی" ایران به نظر واقعی بنشینند از اینکه چگونه نقش هفتم اینان در آینهی تاریخ یکسان است متعجب میشدند، اما صد افسوس که جریخ تاریخ حتی از دامن قوهی درون نگری باین مروجین "آزادی" امساک نموده است و اینان در آینهی تاریخ خشت خاصی را مینگرند که حتی شمایل مستوح آنان را نیز منعکس نمینماید.

اما اگر ایدئولوگهای مذهبی در عدم درک تاریخیشان از رویدادهای تاریخی عاجز بنظر میرسند ظاهرا ایدئولوگهای وابسته به جهان رسمی "کمونیسم" که به "ماتریالیسم دیالکتیک" چهار اصلی مسلح هستند و در سالی "مارکسیستی" اتحاد جماهیر شوروی و فیضهای نقل قول از بزرگان کمونیسم را از بر میباشند باید بتوانند در توضیح تطورات تاریخی جهان خرد بورژوازی عرب موفق باشند. لیکن اینان نیز در توضیح و نقش تاریخی این تطورات هوش و درایت بیشتری از ایدئولوگهای مکتبی ارائه نمیدهند. علت نیز روشن است چون اینان نیز همانند مذهبیها و البته با تفاوتهای جزئی از همان آت و وات و وسایل تحلیل! برخوردارند. مقیاس اینان برای توضیح تاریخ این جوامع و احزاب آن همانا نزدیکی و دوری این نیروها به اتحاد جماهیر شوروی است. بعث و ناصری و حتی رژیم ایران مرفقی است اگر به شوروی نزدیک باشد، و ضد انقلابی اند اگر در "بلوک شرق" محسوب نگردند. حتی در جوگه کشور مسکای غیر متعهد بودن نیز برای این ایدئولوگها کافی نیست. باید حد فاصل با شوروی آنقدر نزدیک باشد که جهان غرب آن را جزوا قسما شوروی بدانند. در حقیقت همان سده تحلیل که ایدئولوگهای اسلامی برای دوری و نزدیکی هر بیانات سیاسی دیگر به اسلام قایلند اینان برای شوروی قایل هستند. هیچ تنا بندهای مرفق قانون حرکت، تکامل و یا اضلال ندارد و مرفق فا از زاویهی نزدیکی با شوروی بررسی میشود. بی جهت نیست که در نزد اینان عراق ۱۹۷۵ و حتی عراق ۱۹۷۸ (قبل از دوری از شوروی) انقلابی و عراق ۱۹۸۰ ارتجایی است. مصر در اکتبر

۱۹۷۳ ضدامپریالیست و در نوامبر همان سال ارتجاعی است. بعبارت دیگر حضرات عینسی و ذهنی یا سنگینی هر چه تمامتر خسود را در تحلیل این سرکردگان هوش و ذکاوت در "مار - کسیم رسمی" نشان میدهد. عینی از آنرو که عینیت برایشان در تبلور "سوسیالیسم" - شوروی - خلاصه میشود و ذهنی از آن جهت که "راه رشد غیر سرمایه داری" تنها راه ممکن رسیدن آنان به کعبه‌ی آمل و آرزو است.

اما حقیقت اینست که نه پیدش لوکهای مذهبی و نه اندیشمندان جهان رسمی "سوسیالیسم" هیچکدام بدلیل معرفتی و وابستگی های مادی قادر به توضیح پدیده‌ی پیچیده‌ای بنام ناسیونالیسم و سوسیالیسم عرب که حدود ۲۵ سال قبله‌گاه "امت عرب" بوده است نیستند، و شناخت این پدیده‌ی پیچیده احتیاج به افقی به مراتب وسیعتر از دیدگاههای "مذهبی" و "رسمی" دارد. حقیقت اینست که شرایط اولیه‌ی شناخت این پدیده قابل شدن به دینا میسم درونی قشرو لایه‌ی نسبتا مهمی بنام خرده بورژوازی - به معنی وسیع کلمه و تمامی بخش بندیهای مختلف آن - است که از دامان بورژوازی بخت برگشته‌ی عربی و شهروندان فقیر عرب برخاست و پس از سالهای سال کوشش علیه امپریالیسم و استعمار سالگان خود را در دامان امپریالیسم امریکا یافت. کوششی که تاریخ مناصر جهان عرب مملو از آن بوده است. تاریخی که پلنراز نیشخند است: گسستن فرزندان عجم - بوزوازی از غرب و سپس به دامان آن پناه بردن.

جنبش مردم عرب بجا نهاده بود، پایداریتسیر میبودند تا ارتشی که میبایست به سرزمینسین مادریش بر گردد. خروج نظامی این دو نیرو از منطقه، ایجاد دولت تروریستی اسرائیل، و عدم امکان حضور فعال امریکا در منطقه و سیاست ملایم شوروی نسبت به متفقین گسسه در سکوت محض احزاب کمونیست عرب نسبت به مسالسه‌ی مهاجرت صهیونیستها به آرمن موجود نیست. انعکاس می یافت، خلاصه سیاسی ای را در منطقه بوجود آورد که به رشد جنبشهای فداستساری در این منطقه کمک مینمود. این جنبشها در مقابل واقعیتی که ملت یکپارچه‌ی عرب را بعد از طرح جدید امپریالیسم در منطقه بصورت واحدهای جغرافیایی کوچک با رژیمهای دست نشانده در آورده بود، نمیتوانست هدف مشخص شدن ملت عرب - که از نظر زبانی، قومی، مذهبی و فسر - هنگی، و اقتصادی دارای ریشه‌های مشترک بودند - را مد نظر نداشته باشد. خیانت ملسکا عبدالله پدر ملک حسین در تقسیم فلسطینسین و همچنین ناتوانی های آشکار رژیمهای عربی در باز پس گرفتن حقوق فلسطینیها از جمله عواملی بودند که راه مبارزه‌ی مردم در این واحدهای جغرافیایی عربی را نه تنها علیه سلطه‌ی خارجی بلکه علیه دولتتهای خودی هموار مینمود. وجود آوازان فلسطینی نه تنها دلیل بر واقعیت های طرح جدید امپریالیسم در منطقه بود بلکه بر ضعف و ناتوانی اینسین رژیمهای دست نشانده دلالت مینمود. در این میان نو جریان عمده در درون جنبشهای مردم عرب خود را مینمایاند. ناصریسم و بعثیسم.

وجوه آغازین جنبش ناسیونالیستی عرب

پایان جنگ دوم جهانی تاثیرات شگرفی در جهان عرب را بدنیال داشت. امپریالیسم فرانسه و انگلستان راهی جز خروج از مستعمرات خود در خاورمیانه نداشتند. علیرغم پیر - وزی متفقین در جنگ، فرانسه و انگلستان که تا آن زمان نیروی مسلط خارجی در منطقه‌ی خاورمیانه بود، مجبور به عقب نشینی از این مستعمرات سابق بودند. طرح مارشال - که در حقیقت جزیی از کوشش همه جانبه امریکا برای بلعیدن رقباى ضعیف و خصم شکست خورده (آلمان هدرال) بود - برای بورژوازی انگلستان و فرانسه فریبنده تر از ادامه‌ی استعمار به شیوه کهن در اینگونه جوامع بود. راه حل نویسن استعمار! برپا داشتن حکومتهای دست نشانده از خاندانهای حلقه بگوش طرح و ایجاد دولت صهیونیستی اسرائیل - که بعد از امضای عهدنامه دیگر قطعیت یافته بود - بیش از آنکه از جانب لژیونهای فرانسه و ارتشیان نجیب انگلیسی در این مناطق که بوی نفت تازه کشف شده‌ی آن اندام نحیف این دو غول قسرن ۱۹ را به لرزش و میداشت، مثبت ارزیابی میگردد. فیصل ها و هاشمی ها و نوری سعیدها در دورانی که انقلاب ۱۹۳۶ فلسطین تاثیرات خود را بر کنل

ناصریسم

ناصریسم در آغاز عمدتاً در مصر و در میان شهروندان فقیر عرب پایه گرفت. در حقیقت آنچه بعدها بعنوان ایدئولوژی ناصریسم مشهور شد در ابتدا از خطوط مشخص فکری برخوردار نبود. وحدت در میان ملتتهای عربی، خط کشی علیه سلطنت، همکاری با جمعیتتهای اخوان المسلمین (سید قطب) و ضد کمونیسم، از وجوه اولیه‌ی این ایدئولوژی بود که در تشکیلات "افسان آزاد" کلنل ناصر، تجلی مینماید. در حقیقت در افکار پشپاری از مردم عرب، عقب نشینی امراب در سال ۱۹۴۸ و ایجاد دولتست اسرائیل ز قصور غیر قابل بخشش مصر، بعثت داشتن موز مشترک با فلسطینسین و همچنین داشتن جمعیت وسیع و ارتشی نسبتاً قوی - در قایمه با سایر کشورهای کوچک عرب - مهمترین کشوری میبود که میبایست در مقابل این توطئه ایستادگی نماید. از اینرو طبعی میبود که آغاز اولین شعله‌های فدا امپریالیستی و فدا صهیونیستی از میان مصریان و آنهسم در میان بخش جوان ارتش مصر که تشکیل دهنده‌ی وسیع ترین قشر روشنفکران مصری بودند، زبانسه بگشدد. عدم وجود سازمانهای سیاسی بزرگ عرب

و در عوض وجود جنبش ناسیونالیستی عرب - حركة القومية العربيه - ، خیانت و ارتداد احزاب کمونیست عرب - که بدنبال آموزگار کبیرشان استالین راه مماشات با اسرائیل را برگزیده بودند - و همچنین وجود بورژوازی نوپایی که فتودالیت در مصر و دستگناه بوروکراتیک قبیله‌ای خاندان ملک فاروق را در مقابل خود مییافتند، راه را برای کسب قدرت افسران جوان در ژوئیه ۱۹۵۲ فراهم نمود. راهی که بعد از دو سال بجای ژنرال محمد نجیب، سرهنگ ناصر را بقدرت نشاند. اما همان دلایلی که قدرت یابی ناصر را تسهیل مینمودند در چگونگی ادامه‌ی حکومت وی نیز موثر بودند. بورژوازی مصر خواهان حق بیشتر در معاملات داخلی و خارجی و گسترش مناسبات سرمایه‌داری بود. "افسران جوان" میخو- استند سیطره‌ی حکومت خویش را با قبضه کردن دستگاه دولتی کامل نمایند. و تکنوکراتهای دیگر خواهان آزادیهای اولیه‌ی سیاسی و همچنین روابط و مناسبات بهتر با غرب بودند. اما حوادث خارجی باین سیطره جویی ها لگام میزند، تنها همین گوریون و موشه‌دایان به مصر - در نوار غزه - اولین و نه آخرین خطر جدی برای دولت جدید "افسران آزاد" بود. افسران آزاد در راه حزب اتحادیه‌ی سوسیالیست عرب - نوتلفه از بورژوازی نوپا، خرده بورژوازی شهری (تکنوکراتها) و افسران - میبایست در مقابل تاثیرات این تهاجم در مقابل سیاست بی طرفی خود تجدیدنظر نمایند.

**دوره اول ناصریسم**

پیش روی به سمت شوروی آغاز گردید. وبا جدی شدن تدارک حمله‌ی امپریالیسم و صهیونیسم به مصر در سال ۱۹۵۶، بعد از ملی شدن کانال سوئز راه را برای نزدیکی هر چه بیشتر مصر با شوروی آغاز نمود. در حقیقت شرایط جهانی به ناصریسم که ابتدا ابعاد ایدئولوژیکش روشن نبود، جهات تازه‌ای بخشید. ناسیونالیسم خرده بورژوازی بعد از آنکه در دوران سیاست بیطرفی - که همانا نزدیکی به غرب بود - ناچاراً به شوروی پناه میبرد. در حقیقت تزلزل تاریخی خرده بورژوازی در قدرت، او را همچون پاندولی بین دو بلوک قدرتمند شرق و غرب در نوسان میگذارد. آقای ناصر قهرمان خرده بورژوازی عرب گناه وارد مذاکره با آمریکا برای خرید اسلحه میشود و گاه به چکسلواکی پناه میبرد، روزی قسول امتیاز در اسوان را به آمریکا میدهد و روز دیگر به شوروی. تنها جهت گیری عمومی سیاست جهانی است که میتواند نهایت واقعیتی حرکت این خرده بورژوازی - کمک به توسعه‌ی سرمایه داری دولتی و از آن طریق نزدیکی با شوروی؛ یا دامن زدن به تجارت آزاد بخشش خصوصی و از آن طریق همکاری با غرب - را تعیین نماید. خرده بورژوازی مفلوک مصر هنوز قادر نبود ایدئولوژی مدون شده‌ی ناصریسم را

ارائه دهد. شرایط جهانی و ملی بدو چنین اجازهای را نمیداد.

**دوره دوم ناصریسم - اتحادیه سوسیالیست عرب**

صرفاً بعد از تجربه‌ی شکست جمهوری متحد عربی (وحدت با سوریه که کمونیستها و بعضی ها در آن قدرت نسبی را داشتند) و ایتقیاد بخود معروف ناصر است، که ناصریسم در شکل رادیکالش یعنی اتحاد الاشتراکی العربیه - اتحاد سوسیالیست عربی - شکل میگیرد. در اینجا است که ناصریسم در ابعادی واضحتر تعریف میشود.

- ۱- آزادی فلسطین از طریق وحدت امسرا و ایتقیاد جنبشهای فلسطینی معتقد به تحقق وحدت اعراب از طریق آزادی فلسطین بودند.
  - ۲- حفظ مالکیت خصوصی و رشد مالکیت دولتی در ۱۹۶۱ کل تجارت پنبه، تمام بانکها و شرکتهای بیمه و ۴۴ شرکت صنعتی ملی اعلام گردید.
  - ۳- کوشش در راه توسعه‌ی انقلاب عرب - ایتقیاد دفتر هماهنگی حركة القومية العربیه - جنبش ناسیونالیستی عرب - و کمک به انقلابیون یمن، لبنان، فلسطین
  - ۴- اعطای امتیازات به ارتش - رهبری تمام نهاد های دولتی با افسران بود.
  - ۵- سرکوب کمونیستها - جز دوران کوتاه کمونیستها هیچگاه اجازهی فعالیت فلسطینی نداشتند.
  - ۶- سرکوب دیگر مخالفین - سرکوب اخوان المسلمین که به کمک فتودالها و تجسسار بزرگ علیه ناصر توطئه چینی مینمودند.
  - ۷- کنار گذاشتن فکر وحدت اعراب و الویست دادن به اقتصاد مصر - ناصر در ۱۶ اکتبر ۶۱ سیاست وحدتلیانه‌ی خود را سوریه و اردن در دست ارزیابی نمود.
  - ۸- ادامه‌ی حالت نه صلح و نه جنگ در منطقه - مصر نیروی خود را برای دفاع در مقابل اسرائیل کافی نمیدانست.
  - ۹- نزدیکی با شوروی - ناصر بزرگترین زرادخانه سلاحهای شوروی در منطقه ایجاد نمود.
- اینها مولفه‌های دوران شکوفایی ناصریسم بودند، دورانی که به ناصر در جهان عرب چهره‌ای افسانه‌ای بخشید. اما آیا این دوران میتواند تا ابد ادامه یابد؟ آیا حکومت ناصر، یا بزعم بسیاری از مارکسیستها و عرب بنایار تیسم مصری، میتواند پیوسته شدن نیز راه رشد غیر سرمایه داری را حداقل برای بکبار نیز که شده نشان دهد؟ آیا حفظ مالکیت خصوصی در کنار مالکیت دولتی میتواند تضمین مناسبی برای تجربه‌ی سوسیالیسم عربی باشد؟ و آیا اساساً سوسیالیسم عربی و غیر عربی آن - از طریق یک کودتا - انقلاب سیاسی - آنهاهم بدون حضور فعال طبقه‌ی کارگر مصر که عظیمترین طبقه‌ی کارگر جهان عرب است امکان پذیر است؟



جواب بسیاری از این سئوالات و سئوالاتی از این دست را تاریخ داده است.

**دوره سوم ناصریسم - شکست سال ۶۷**

جنگ ژوئن ۶۷ و شکست مفتضح مصر در یک جنگ ۵ روزه، ورشکستگی اقتصادی مصر بعد از این جنگ، و سیل کمکهای رایگان عربستان سعودی، و از همه مهمتر رشد بدیسل جنبش مقاومت که با نبرد الکرانه در میان مردم عرب محبوسیتی عظیم یافت، راه جدیدی را در مقابل ناصریسم نهاد. راه افسوس راهی که از ۵ ژوئن ۱۹۶۷ آغاز گردید و در سپتامبر ۱۹۷۰ و با قبول طرح راجرز خاتمه یافت. در حقیقت ناصر و ناصریسم قبیل از مرگ ناصر در سپتامبر ۱۹۷۰ مردند و جانشین او انور السادات تنها بر اه ناصریسم ۷۶ ادامه داد. این واقعه جهانی - جنگ ژوئن ۶۷ - نمیتوانست در سرشویت سیاسی ناصریسم و جهان عرب مؤثر نباشد. ناصریسم میبایست پس از آن راه آشتی با شاه معدوم، عذرخواهی از عربستان سعودی و قطع کمک به یمن را در پیش بگیرد. اما این انعکاس تنها در سیاست خارجی مصر نبود، در اوضاع داخلی نیز انعکاس یافت. سرکوب کمونیستها شدت گرفت، ارتشیان زیادی از کار برکنار شدند و جای آنان را تکنوکراتهای غربی جدید گرفتند. دیگر بدنه‌ی عمده‌ی رهبری اتحاد سوسیالیست عرب منحصر به ارتشیان نبود. دوستان آقای هیکل نیز بدان راه میبافتند. همچنین بورژوازی بخش خصوصی با غرامتهایی کسسه‌ها از بابت ملی شدن آن بخش از تجارت و صنایع ملی شده در دوران اوج ناصریسم دریافت کرد، توانست در بخش خدمات و تجارت خارجی به فعالیت مجدد بپردازد. مرگ ناصر این پروسه را تسریع نمود. کودتای سفید ۱۹۷۱ سادات علیه باقیمانده‌ی ناصریستهای اصیل و اعلام سیاست ناصریست‌دایی که در حقیقت وداعی با ناصر سالهای ۶۷-۶۲ بود و از پشتیبانی بیدریغ بخش خصوصی برخوردار بود، راه را برای نزدیکی مصر با غرب میگشود. بنا پارتیسم ناصر در نیایست بورژوازی، حال به حاکمیت بورژوازی در نیایست بنا پارت تبدیل شده بود. تعرفه‌های گمرکی بر روی تجارت خارجی لغو میگردد و مالیات‌های مستقیم برای ثروتمندان کاهش مییابد. غرولند نسبت به شوروی افزایش مییابد و ایجاد تشکلهای سیاسی در ارتش ممنوع میگردد. و واقعه‌ی جهانی دیگر یعنی جنگ محدود اکتبر ۱۹۷۳ با این پروسه روح تازه‌ای میبخشد. سادات فاتح سیاسی جنگ با انتقاد از شوروی پیرامون عدم ارسال قطعات کافی بیدکی در جنگ ۱۹۷۳ عذر آنسان را میخواهد و ۶ هزار مستشار "سوسیالیست" بعد از سالها خاک مصر را ترک مینمایند تا

کاخ نشینان کرملین برای واقفیت بخشیدن به "راه رشد غیر سرمایه‌داری" آنان را به مکان دیگری اعزام دارند و بجای آنان قاهره میزبان هنری کیسینجر، فورد و دیگر زعمای قبیوم میگردد. حتی نادیه جمال نیز رقص برای کیسینجر را به رقص برای سربازانی که از مرزهای "دژ تسخیر ناپذیر انقلاب عرب" - مصر - "شجاعانه" دفاع مینمودند ترجیح میدهد. و بالاخره بعد از کش و قوسهای زیاد موافقت نامهی کمپ دیوید امضا میشود. و اسرائیل برای اولین بار از جانب یک کشور عربی به رسمیت شناخته میشود. و مصر در دامان امپریالیسم امریکا توسعه و تکامل اندیشه‌های ناصر را جشن میگیرد. بسیاری سادات را مقرر دانسته و او را خائن به آرمان ناصریست‌ها دانستند. اما اینان غافلند که سادات بورژوا فرزند خلف ناصر، خرده بورژوا و ناصر فرزند خلف بورژوازی عرب است. سادات دوست صمیمی ناصر شاید از نظر اخلاقی و یا حتی پرستیژ سیاسی بسیار با ناصر تفاوت داشته باشد و شاید روزی که به "افسران آزاد" پیوست نیز تصور نمینمود که سر از دامان پر مهر او غروب در آورد. اما او محصول بی فرهنگترین اقلیت اجتماعی یعنی خرده بورژوازی است. خرده بورژوازی مصر از ۵۲ تا ۵۶ یک ناصریست مدد و یک رهبر معتدل، از سال ۵۶ تا سال ۶۲ یک ناصر میانه رو و یک رهبری میانه رو و از سال ۷۰ تا سال ۸۰ دلچکی بنام سادات کنسه ادامه‌ی طبیعی همان ناصر میباشود، را میساخت.

خرده بورژوازی مفلوک و بخت برگشته‌ی عرب راهی بجز این نداشت از دامان بورژوازی برخاست بجای او برای او حکومت گردوسپس به دست او از حکومت بزیز آمد. آنچه ناصریسم در مصر تجربه کرد بعدها بعنیم که از بسیاری جهات حتی عقب مانده تر از ناصریسم بود در عراق و سوریه تجربه نمود. راهی که امروز بسیار احقانه تر حزب جمهوری اسلامی میبیماید.

**ادامه دارد**

**توضیح**

چاپ قسمت ششم مقاله‌ی "نقدی بر نظرات سازمان بیکار" به دلیل تراکم مطالب در این شماره ممکن نشد. باپوزش از خوانندگان دنباله‌ی این مقاله در شماره‌ی ۵۷ رهائی به چاپ خواهد رسید.

**مرگ بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا**

# توضیح و انتقاد...

در شماره‌های اخیر رهائی متأسفانه چند اشتباه فاحش در محتوای مقالات و نظرات ابراز شده روی داده است که توضیح زیر را ضروری میسازد.

علت بروز این اشتباهات عدم دقت کافی هیئت تحریریهی رهائی در بازبینی و اصلاح مقالات بوده است. ما ضمن پوزش از خوانندگان خود در مورد اشتباهاتی که رخ داده‌اند و پذیرفتن انتقاد در مورد بروز این اشتباهات به توضیح آنها میپردازیم:

۱- در شماره ۵۱، صفحه ۵۱ آخر در مقاله‌ی رهنمودی به هواداران آمده است:

"بهمن سبب، و از آنجا که بسیاری از ارگانهای شکل توده‌ای (از قبیل "بسیج مستضعفین" و...) در اختیار عوامل هیات حاکمه است با شرکت در این ارگانها میتوان از درون به بسیج مردم در معاری انقلابی پرداخت."

مسأله‌ی شرکت در بسیج مستضعفین، بسودن در نظر گرفتن امکان حرکت بر مبنای برنا - معی انقلابی در درون چنین ارگانهای بسی، نادرست و انحرافی است. زیرا اینچنین ارگانهایی، همزمان با تشکیل آنها و پسا مدت کوتاهی پس از آن، بطور کامل در اختیار هیات حاکمه قرار گرفته و عملاً امکان هرگونه فعالیت وسیع انقلابی را غیر ممکن میسازد. بعلاوه موضع یاد شده در رهائی شماره ۵۱ در همان زمان نیز اساساً موضع سازمانی نبوده و بنا بر این طرح آن در رهائی از این جنبه نیز نادرست بوده است.

۲- در فهمیه‌ی رهائی شماره ۵۳ در مقاله‌ی "حزب جمهوری اسلامی و گروهانها" آمده است "... حزب حاکم علیرغم پایه‌ی توده‌ای

خرده بورژوازی و علیرغم همهی شمارهای بخاطر ضد امریکایی و مردم فریبش دارا رهبری و خط مشی سیاسی بورژوازیست است...."

این مواضع نیز در رهائی با موضوع اعلام شده‌ی سازمان نیست و سازمان کماکان حزب جمهوری اسلامی را نماینده‌ی خرده بورژوازی شریک در قدرت حاکم میدانند. بعبارت دیگر علیرغم اینکه در رهبری حزب تنها مسأله بورژوا یا وابسته به طبقات دیگر میتواند وجود داشته باشد، سیاستی که از جانب این حزب تاکنون اقمال شده است، سیاسی خرده بورژوازی بوده است.

همین نکته در مورد عبارتی در مقاله‌ی "تحولات هیات حاکمه" در رهائی شماره ۵۴: "در صف مقابل نمایندگان ورشکستهای بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی عظیم عتیق..." نیز صادق است.

۳- در مقاله‌ی "تحولات هیات حاکمه" در رهائی شماره ۵۴، صفحه ۱۶ ستون اول عبارت زیر آمده است:

"... به تحرکی که بتواند جامعه را به سوی تحولاتی بنیادی رهنمون سازد... در این عبارت نیز همانگونه که از ادعای متن میتوان دریافت، "تحولاتی دموکراتیک" درست است که اشتباهاً "تحولات بنیادی" ذکر شده است.

در همینجا تذکر این نکته نیز ضروری است که در رهائی شماره ۵۲ صفحه ۱۴ بجای واژه‌ی "خرده بورژوازی سنتی"، "خبرده بورژوازی مرفه" آمده است.

## پاکسازی توده

است.

بهمن خاطر یکی از شیوه‌های مبارزاتی معلمان دامن زدن به تضادهای درونی هیات حاکمه از راههای گوناگون است. به بیان روشن تر مثلا میتوان با ارجاع پرونده‌های خود بطور جمعی به مجلس به رشد و تداوم تضادهای هیات حاکمه و در نتیجه بر ملا شدن بخشی از واقعیات از طریق نمایندگان مجلس که طبعا در رشد آگاهی مردم تاثیرگسترده‌ای خواهد داشت، دامن زده و واقع از سودجویی "لیبرالها" از این وقایع به نفع خود مانع بعمل آورد.

معلمان اخراجی و بلاتکلیف باید بتوانند بطور جمعی با تکیه بر قوانین اساسی و کسب پشتیبانی دانش آموزان و سایر معلمان به شیوه‌ی تبلیغ حقانیت خود و افشای ماهیت

رژیم، دولت را برای بازگرداندن خود به مدارس و نه انتقال به سایر ادارات وارگان ها تحت فشار قرار دهند. برای تحقق این امر وحدت عملی معلمان هوادار چپ و استفاده از تضادهای درونی هیات حاکمه که در شرایط کنونی اوج بیشتر و شکل آشکارتری یافته، ضروری است.

هنرمندانه

نشریه

سازمان وحدت گمنامیستی

رهائی

# برقرار باد شوراهاى واقعی کارگران

## نگاهی به مبارزات اخیر کارگران مبارز ارج

گيرودار مرگ و زندگى دست به تلاشهاى پيا پيا مىزنند که حتى موظفان و سهر و جنسادی پيا پيا ميران زمانه بطاير آنان کارگر نبیست . برای بسیاری از کارگران چاره‌ای جیسبب مقاومت و مبارزه باقی نمانده است . مبارزاتی که زمانی در چهارچوب قوانین و ضوابط اسلامی صورت میگرفت و قابل تحمل هم نبود ، امروز بخارج از محدوده کشانیده میشوند و نمونه‌های آن در میان کارگران کم نیست . نمونه کارگران تهران ارج هم اکنون در مقابل قرار دارد و به لحاظ اهمیت خواستهای آنان در حکم آنان ، برآن تاکید مىگذاریم .

هنوز دو سالی نیست که از حکومت جمهوری اسلامی ایران میگذرد ولی برای بسیاری از توده‌های زحمتکش بخصوص کارگران آشکار شده است که رژیم حاکم نه میخواهد و نه قسادر بوده است که به نیازها و حقوق آنها بسذل توجهی داشته باشد . بعلاوه در این مسدد ، کردار و گفتار رژیم اسلامی در قبال توده‌های مردم بویژه زحمتکشان ، حاکی از رفتسار وحشیانه و استبدادی و بر خلاف مصالح آنها و در بازسازی و منافع سرمایه‌داری ورشکستهای گذشته بوده است . در طی این مدت ، سبب وقایع همواره با سرکوب و تحمیق توده‌ها همراه بوده و آگاهی کاذب توده‌های مسردم به واسطه‌ی همین سیاست تحمیق و تحکیم وبسته به شرایط متغیر روز ، گاهی شدت و زمانی به شک و تردید گواشیده است . در ابتدای کار ، رژیم حاکم از حمایت‌ناآگاهانسه توده‌های وسیع مردم برخوردار بود و توهسم و خوشبایوریهای ناشی از عدم شناخت آنها ، آنان را به سکوی پری و تکبیه‌گاه قدرت سیاسی رژیم مبدل ساخته و از طریق رفراوندومها و انتخابات قلابی و غیر قانونی ، پایه‌های قانونی جمهوری اسلامی با تصویب قانسسون اساسی و قوانین ضلکارگری شورای انقلاب بر ویرانه‌های رژیم گذشته جایگزین گردید . در مرحله‌ی اخیر نیز ، بویژه پس از جنسکی ایران و عراق ، اگر چه توهمنات و تصورات واهی بسیاری از پائینی‌ها نسبت به ، بالانشینان جمهوری اسلامی از میان رفته است و لسانی واقعیات زمینی و سخت اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی مردم بر ترفیدها افزوده است و امروز کم نیستند کسانی که کاخ آمال و آرزوها کاذب آنان نسبت به آینده مردم شکسته و ماهیت عوامفریبانه و غیر مردمی بسردم رژیم حاکم را دریافته‌اند و در موارد بسیاری بخصوص در میان کارگران ، نطفه‌های آگاهی و مبارزه‌ی طبقاتی علیه رژیم حاکم در حال شکل گرفتن است . بی کفایتی حکومتسردم قرون وسطایی جمهوری اسلامی ، چه در زمینه‌ی اقتصادی و سیاسی و با دیگر زمینه‌سرای اجتماعی ، در حل معضلات و مشکلات مردم بویژه زحمتکشان کاملاً عیان گردیده و اعضاضی مردم تنها با زور و سرکوب قابل کنترل است . گرانی ، بی خانمانی ، بیکاری ، فقدان امنیت ، خفقان سیاسی و اجتماعی ، بیداد میکنند . در چنین شرایطی کارگران تحت ستم ، بسردم همه زیر فشار و نابودی قرار دارند و در ایمن

### کارگران ارج و خواستهای اساسی آنان

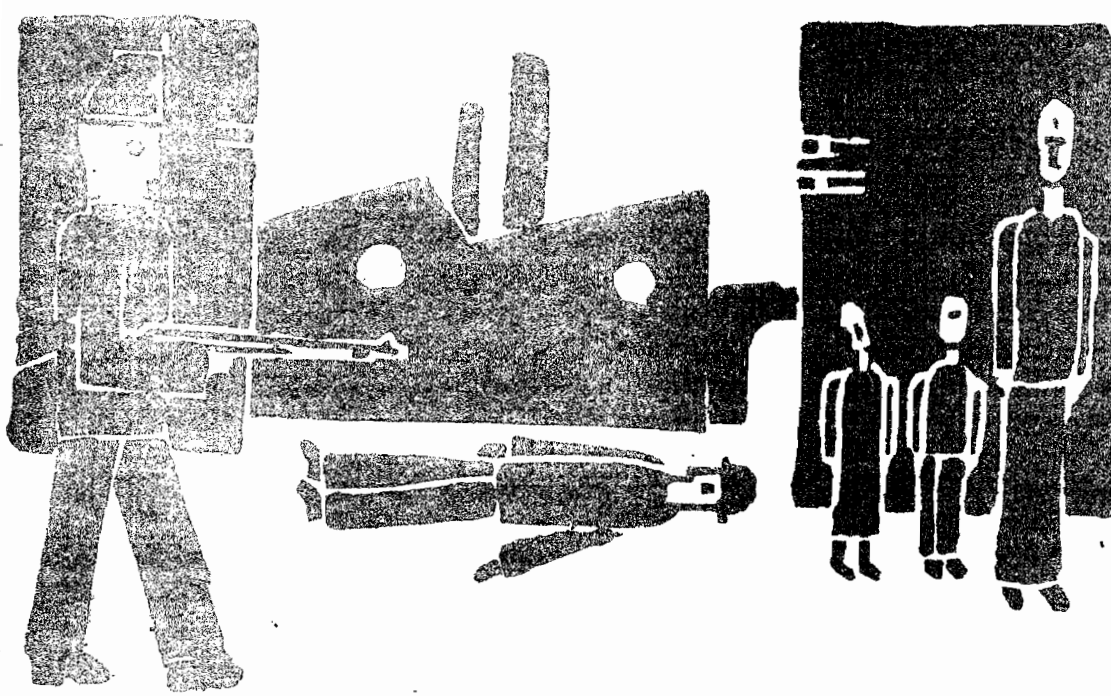
کارگران مبارز ارج همانند بسیاری از کارگران آگاهی که علیرغم شرایط خفقان و سیاستهای سرمایه‌داری رژیم حاکم به جنب و جوش درآمده‌اند ، بخاطر حقوق پایمال شده‌شان قاطبانه و متحد قیام کرده‌اند . کارگران ارج امروز بزرگوخواست مهم و اساسی یعنی ایجاد شوراهاى مستقل و واقعی و تقسیم سود کارخانه بین کارگران انگشت گذارده‌اند . در اینجا ناگزیر هستیم ، جریانات اخیرى را که بصورت بالفعل از اوایل آبان ماه امسال در کارخانه‌ی ارج بوقوع پیوسته‌اند و هدفندى متحدکارگسردم در قبال کارفرمایان را بوجود آورده‌اند به اختصار و نه در جزئیات وقایع ، تشریح کنیم و تاکید اصلی را بر محتوی حرکت آنان بگذاریم . کارگران کارخانه‌ی ارج از جمله زحمتکشانی بودند که در مبارزه علیه رژیم گذشته و تشکیل شورای مستقل کارگری و حتی کنترل تولید کارخانه ، پیشقدم بوده‌اند . پس از روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی و دخالت و کارشکنیهای کارفرمایان و دولت جدید در شورای کارخانه ، مجدداً تعقیسه و سرکوب عناصر آگاه و مبارز آغاز گردید و شورای اسلامی کارگران که عمدتاً توسط عوامسل کارفرما اداره میشد بر امور کارگسردم کارخانه حاکم گردید . کارگران آگاه ارج کسه از واقعیات پشت پرده بی اطلاع نموده‌ند ، از افتاکری و مبارزه علیه توطئه‌های کارفرمایان و عوامل رژیم حاکم قائل نموده بتدریج بسده طرح خواستهای واقعی و حقوق ضایع شیبدهی



کارگران پرداخته و بالاخره در آبانماه امسال زمانیکه در بدترین شرایط اقتصادی و اجتماعی قرار گرفته بودند در حالیکه کارخانه توسط فالانژهای حزب حاکم و پاسداران و کمیته چیهما به زندان و بازداشتگاه کارگران تبدیل شده بود، علیرغم اختناق شدید، صدای اعتراض خود را بلند کرده و خواسته‌هایشان را اعلام نمودند.

در اثر یافشاری و مقاومت کارگران برای انحلال شورای اسلامی و انتخابات جدید بالاخره، در نیمه اول آبانماه امسال یک مجمع عمومی تشکیل شد. اگر چه این مجمع عمومی طبق روال همیشگی با شرکت یک آهوند و مصیبت‌های چرند و پزند او و همچنین مخالفت فالانژهای کارخانه مجال سخن گفتن به کارگران را نداد ولی تشکیل مجمع عمومی دیگری که کارگران خواستهای خود را مطرح کنند در هفته بعد از آن قطعیت یافت.

خالی و عوام‌فریبانه‌ی دولت و حزب حاکم در دفاع از مستضعفان پی بردند. با تکیه بر روی مستقیم کارگران طبقه متوسطه‌های مشترک دولت و سرمایه‌دار. اوضاع کارخانه دگرگون شد. سپاه پاسداران گردان کارها نجات و کمیته پی‌ها که برای چنین مواقعی ساخته شده‌اند دست‌بکار شده و نماینده‌ی کارگران را شبانه از منزلش ربودند و به زندان اوین منتقل کردند. اما پس از وقایع بوضوح مشت‌خوکران و حامیان سرمایه‌دار را برای کارگران باز کرده و با هیت مزدورران سرمایه‌را هر چه بیشتر آشکار کرد. کارگران با اطلاع از این آدم‌زدی آشکار لهجه‌سبزی درنگ نکرده و به یک عمل متقابل و انقلابی دست زدند. آنان در مقابل آزادی نماینده‌ی خود، نماینده‌ی دادستانی، مدیران مزدور کارخانه و تکی چند از عوامل جیره‌خوار کارخانه را به گروهگان گرفتند. این گروهگان بسیاری مدافعی کارگران با خدا انقلابیون واقف ستمی



ربانی مبارزه طبقاتی  
کلکی روی چوب  
ار : فرانتس، و. سایورت

با عداوت خاندان چنین تصمیم انقلابی و اوا دیگسال آنها شده بود.  
در این مبارزه‌ی رو یا روی بالاخره کارگران پیروز شده و موفق به بازپس گرفتن نماینده‌ی خود از رژیم شدند. این عمل متهورانه و انقلابی مسلما همیشه باعث بستن جواب‌یافتنی به‌شاند. رژیم زخم خورده به تلاش شکست خود، سپاه پاسداران را برای اشغال کارخانه و کنترل شدید کارگران اعزام کرد. صبح شنبه ۱۷ آبانماه کارخانه‌ی لاج در معاصره قرار گرفت. پاسداران مسلح از ورود کارگران به کارخانه جلوگیری کرده و فقط با قید ضمانت و تعهد قعد اجازه‌ی ورود به کارگران را داشتند. ولی کارگران قهرمان از این بیورش نظامی هم هراسی به‌شاند راه نداده و با تشفی خود بجای تقدیم شدن به یک تصمیم انقلابی دستگیر به صفوف پاسداران حمله‌ور شده و خانه‌ی خود را از دست مزدوران

در این مجمع عمومی یکی از کارگران که از نمایندگان واقعی کارگران در شورای قبلی نیز بوده، خواست تشکیل شورای واقعی کارخانه و تقسیم سود سال ۵۸ به مبلغ ۱۵ میلیون تومان را مطرح کرد. افشارگری نماینده‌ی کارگران و طرح خواستهای واقعی آنان موجب ترس و وحشت کارفرمایان و عناصر خسود فروخته و ساواکی شده و یکی از عوامل وابسته بنام سعیدی برای بدنام کردن و تخطئه‌ی این کارگر مبارز دست به اتهام زدن و نسبت‌های ناروا زد که این عمل باعث خشم بیشتر کارگران و بالاخره درگیری و فرار او بگمک پاسداران و کمیته پی‌ها شد. کارگران که از حضور افراد مسلح تحت عنوان سپاه پاسداران گردان کارخانجات دل‌پرورنی داشتند، با حمایت آنان از عوامل خود فروخته و دست‌پرورده‌ی سرمایه‌داران هر چه بیشتر این اتحاد مقدس را از نزدیک لمس کرده و به پوچ بودن شعارهای تسو



سرمایه آزاد کردند. کارگران قهرمانان ارج بدرستی تشخیص داده بودند که بحر اعمسال قدرت خودشان در مقابل قدرت سرمایه نخواهند توانست به حقوقشان دست یابند. بهسر رو کارگران پس از آن نیز بر خواستههای خسود پافشاری کرده و درگیری آنها با کارفرمایان ادامه یافته است.

تجربهای کارخانهی ارج و برخی موسسات تولیدی دیگر، چنانکه در سطح جامعه پیساده شود، آنگاه بجای مبارزهی جداگانه علیه کارفرمایان و سرمایه داران، به مبارزه علیه نظام سرمایه داری که توسط دولت و ایسزار سرکوب آن یعنی پاسداران کمیتته ها، ارتش و پلیس و دادگاههای ضد انقلاب و غیره محافظت میشود، خواهد انجامید. این تجربیات با پستی به سایر کارخانجات منتقل شده و دیگر کارگران را نیز در بر گیرد. تنها در سایه ی وحدت و تشکیلات کارگران و از طریق تشکیلات نهادهای شورایی و دیگر سازمانهای مستقل آنان است که مبارزه ی طبقاتی شکل آگاهانه و انقلابی بخود خواهد گرفت.

اهمیت شعار کارگران ارج مبنی بر "صفوف شوراهای واقعی را مستحکم و فشرده سازیم"، در این ارتباط روشن و آشکار میگردد زیرا تنها با ایجاد و گسترش این شوراهاست که تحقق خواسته های انقلابی کارگران امکان پذیر خواهد بود. وجود سندیکا، اتحادیه، کمیتته های کارخانه زیر نظر این شوراها، صف مستقل کارگران در مقابل سرمایه داری را تحقق خواهد بخشید. تا رسیدن باین صفت مستقل باید راه طولانی در پیش داشته باشیم ولی بدون آن کارگران حتی نخواهند توانست خواسته های صغی و اقتصادی خسود را جامعه ی عمل پیوشانند.

تقسیم سود کارخانه بین کارگران یکی دیگر از خواسته های مترقی کارگران ارج است. خواست تقسیم سود بین کارگران علاوه بر جنبه ی اقتصادی آن بیش از همه از نظر اجتماعی و سیاسی حائز اهمیت است. کارگران زمانی میتوانند بطور واقعی باین خواست خود دست یابند که در امر کنترل تولید و توزیع کارخانه دخالت مستقیم داشته باشند. در غیر اینصورت رژیم سرمایه داری با استفاده از دورو کلکهای قانونی و دست بردن در سود و زیسان کارخانه سعی خواهد نمود بطور ظاهری مقداری از مزد کارگران را به اسم سود کارخانه بین کارگران تقسیم کرده و همان سیاستی را که رژیم شاه در پیش گرفته بود، امروز نیز بکار بندد. بنابراین شعار تقسیم سود در بین کارگران علاوه بر جنبه ی اقتصادی آن که در جای خود ضروری است با پستی بسا خواست دخالت کارگران در کنترل تولید و توزیع همراه باشد. و این باز جز از طریق مبارزه برای تشکیل شوراهای واقعی کارگران امکان پذیر نیست.

پافشاری کارگران مبارزان ارج برای تشکیل شورای واقعی کارخانه و دخالت کارگران در تولید و توزیع کارخانه از مواردی است که به رژیم جمهوری اسلامی از ابتدای حکومتش با آن به مخالفت برخاسته و از طریق اصول ضدکارگری قانون اساسی و مصوبات شورای انقلاب و مجلس شورای اسلامی جنبه ی قانونی به آنها داده است. مصوبات شورای انقلاب درباره ی انحلال شوراهای مستقل و سود ویژه از آن جمله اند. حزب جمهوری اسلامی و بنی صدر و سایر دولتسردان جمهوری اسلامی اگر چه در اینجا و آنجا و بجا-طر رقابت گاهی از منافع کارگران داد سخن میدهند ولی امروزه دیگر دست آنها بسورای بسیاری از کارگران رو شده است. حزب جمهوری اسلامی که برای مقابله با جناح مخالف خسود یعنی بنی صدر و شرکاء دست به ایجاد اینجمنه های اسلامی کارگران میزند و درباره ی سود ویژه به رقیب خود انتقاد میکند وقتی در جرایب سر خواسته های بحق کارگران ارج قرار میگیرد شدیدتر از رقیب خود کارگران را بیاد فحش و ناسزا و چماق داران و ژ-۳ بدستان خود را بجان کارگران میاندازد. روزنامه ی جمهوری اسلامی ارگان حزب فالانژ حاکم بعد از پیسروز کارگران ارج از هیچگونه فحش و ناسازا و نسبت های ناروا نسبت به آنان کوتاهی نکرد. باین جملات از روزی نامه ی جمهوری اسلامی توجه کند:

"بازها و بازها شاهد بودیم که افراد تحصیل کرده ی خود فروخته در لباس مقدس کارگری اما با نیات پلیس از کار انداختن چرخهای تولیدی مملکت و به راه انداختن اعتصابات کسه نتیجتا ما را با شکست اقتصادی روبرو نماید پای در محیط کارخانجات و شرکتهای تولید گذارده اند."

"افراد معلوم الحال در کارخانجات مشغول آموزشهای تخریبی به گروه قلیلی از کارگران ناآگاه هستند لیکن باید به اطلاع تمامی امت شهید پرور ایران برسانیم که سیاه پاسبانان انقلاب اسلامی در مقابل این توطئه ها سکوت نکرده و قاطعانه در مقابل توطئه های منافقین، مشرکین و ستون پنجم دشمن در هر کجا که باشد استوار و مقاوم ایستادگی خواهد کرد. (تاکید از ماست)

"باید بدانید که عمال گروههای چپ نما در آن کارخانه فعال بوده و از خارج جهت از هم پاشیدن موجودیت این کارخانه دستور میگردد."

"متاسفانه دشمن دیدگاههای مبنای گرایانه ی خود را در میان خواهران

برقرار باد...

و برادران کارگر مطرح کرده عنوان میکنند که باید تمامی سود حاصله از کارخانجات فقط میان کارگران تقسیم شود.

"عزیزان کارگر انصاف دهید که هر سودی را نمیتوان میان کارگران همان واحد تقسیم کرد... شایسته است که عزیزان باین مسایل توجه داشته و آلت دست مزدوران خود فروخته‌ی شرق و غرب نشوند."

"در خاتمه از مقامات مسئول مملکتی و نهادهای انقلابی خواهانیم که هر چه زودتر جهت پاکسازی عناصر طاغوتی و غد انقلاب در این کارخانه اقدام نمایند."

"چند هفته‌ی قبل یک سری از افراد دربین

کارگران شایع کرده بودند که مقداری پول در صندوق شرکت موجود است و این حق شما کارگران است با تحقیقاتی که در این مورد بعمل آوردیم متوجه شدیم که این پول مخصوص ذخیره‌ی کارخانه است تا اگر اعتبار جدیدی خواست بگیرد و... پول داشته باشد. در این مورد دادستانی کل انقلاب جمهوری اسلامی اطلاعیه‌ای صادر کرده است."

متن دادستانی:

"شرکت ارج

پیرو اظهارات برادر عبدالرحمن بوشهری در بین کارکنان شرکت در تاریخ ۱۳۵۹/۸/۲۴ اعلام میگردد که مبلغ یکصد و پنجاه میلیون ریال ذخیره محسوب شده در شرکت که از محل سود سال ۱۳۵۸ تا مین گردیده قابل تقسیم بین کارگران نمیشد هر گونه اقدام خلاف قوانین و مقررات جمهوری اسلامی ایران موجب مجازات قانونی خواهد بود.

ما به عمد تعداد بیشتری از عسکارات روزی نامی جمهوری اسلامی را آوردیم تا از توضیح بیشتری بی نیاز باشیم.

امروز دیگر همه میدانند که این افراد تحمیل کرده، چپ‌نما، ضد انقلابی و ستون پنجم دشمن چه کسانی هستند و آنها بی کسه سپاه پاسداران و دادستانی کل انقلاب جمهوری اسلامی و قوانین و مقررات جمهوری اسلامی و غیره را به رخ کارگران میکشند از چه قماشند. اگر شما نمیدانید، کارگران قهرمان ارج میدانند که عناصر خودفروخته‌ای چون کریمی، تاجیک و چوری چه کسانی هستند. آقای چوری که کارگران از کمدش عکس شاه خائن و مدالهای شاهنشاهی را پیدا میکنند و امروز جاسوسی کارگران را برای کارفرمایان جدید میکند برای کارگران شناخته شده است.

اگر شما نمیدانید کارگران کارخانه‌ی ویسن میدانند که صاحب کارخانه آقای حسین زاده عضو فراماسونری و دستیار ریچارد هلنر رئیس سابق سازمان سیا و سفیر امریکنا در ایران میباشد. ولی در همین دادگاههای انقلاب اسلامی این جناب سرمایه دار کارگران آن کارخانه را به پای میز محاکمه میکشد و دادگاه بجای ایشان رای محکومیت کارگران را میدهد. از این نمونه‌ها در جمهوری اسلامی ایران فراوان یافت میشود. حال یک سوال بسیار بزرگ باقی میماند کسه حزب جمهوری اسلامی و سایر دولتمردان اپسن رژیم بایستی برای خودشان و مردم پاسخ بدهند. چه کسی طرفدار کار و انقلاب است و چه کسانی مدافع سرمایه‌داری و ضد انقلاب؟ جواب نیز ناگفته روشن است!

میازهای کارگران قهرمان ارج برای ایجاد شورای واقعی و تقسیم سود کارخانه همچنان ادامه دارد و ما درباره‌ی تحلیل از مبارزات آنان و سایر کارگران بیخاسته‌ی ایران در آینده باز هم سخن خواهیم گفت.

\* پیش بسوی تشکل مستقل کارگران  
\* پیروز باد مبارزات انقلابی کارگران

در حاشیه...

حکومت فراهم کرد. شاید اگر جنگ با عراق پیش نیامده بود، اشکهای رهبر در ماه محرم میتوانست سازمانهای مترقی - و به ویژه مجاهدین - را از انظار عمومی بکسره پاکشویی کند. اگر چه برای اجرای این رسالت پیامبر گونه هنوز هم دیر نشده است.

ندبیه‌ی و زاری شاید موقتا خطاکناران را مظلوم و درخور ترحم جلوه دهد، اما حتی سیل اشک هم نمیتواند کارنامه‌ی سیاه را بشوید کمترین تاثیر مثبت پانزومیم‌های جورواجور این است که پس از مدتی مردم باین نتیجه میرسند که "این چشمه را هم دیده‌اند."

کمونیستها...

اینکه استالینیستهای جنبش کمونیستی، بگویند لیبرال شده‌اید، اینها تقلب است. کسی که سنگر آزادیخواهی را ترک میکند و آنرا بدست لیبرالها میسپارد در خدمت لیبرالیسم است و نه کسی که این دژاتسوک نمیکند و با فریاد رسا میگویند کسه کمونیستها آزاده‌ترین انسانهای روی زمینند.

پیرامون سخنرانی ...

بنی صدر در این سخنرانی خود مجدداً از لزوم "وحدت" که بصورت‌های گوناگون مورد تاکید همه‌ی دولتمردان می‌باشد، دم می‌زند و خواستار بوجود آمدن "محیط تفاهم" میگردد. بنی صدر معتقد است که بدست آوردن "تفاهم و وحدت" با داشتن بینش "توحیدی" که مغایر با "فلسفه‌ی قدرت" و "اصل زور" است، میسر می‌باشد. جا دارد که از جناب بنی صدر که اینهمه با "زور" مخالف است و اعتقاد دارد نظر مارکسیست‌ها مبنی بر اینکه به حاکمیت رسیدن یک طبقه باید با بدست داشتن "قدرت" میسر میگردد، نادرست است، پرسیده شود که آیا اصرار عجیب ایشان بر "ایجاد امنیت"، "لزوم تمرکز"، "تقویت جمهوری" و افزایش قدرت ارتش نشان دهنده‌ی این نیست که ایشان نه تنها با "زور و قدرت" مخالفتی ندارند بلکه آنرا بسیار خوب هم میدانند فقط بسه شرط آنکه اهرم‌های آن بدست خودشان باشند؟! بله مخالفت ایشان با "زور" فقط تا آنجا ادامه می‌یابد که زور (قدرت) در دست رقبای و مخالفین باشد.

اگر در سراسر این سخنرانی همان حرف‌ها صدتا یک‌بار و تکراری بنی صدر شنیده میشود، اما یک نکته‌ی جدید و تازه نیز در آن جلب توجه میکند که شنیدن آن از دهان بنی صدر در نظر اول برآستی عجیب مینماید. بنی صدر با تاکید بر لزوم "تفاهم و وحدت" میگوید:

"آیا در کشوری مثل ایران با توجه به ترکیب اجتماعی - فرهنگی و اجتماعی و موقعیت سیاسی داخلی و بین المللی که دارد میشود یک یا دو سه گروه بیایند بگویند ما حکومت میکنیم بقیه هم تماشا کنند؟... اگر (میشود) پس این جنگ و جدلها در این بیست ماه بر سر چیست؟"

نخستین چیزی که از شنیدن این سخنان در ذهن شنونده‌ی آشنا به موقعیت اجتماعی، فرهنگی و جغرافیایی "ایران مجسم میشود، لزوم توجه به تفاوت‌های ملی در نقاط مختلف کشور و اجازت دادن به مردم این نقاط در بدست گرفتن ادارات امور و سرنوشت خویششان میباشد، و بنی صدر میخواهد توجه دولتمردان را به تجربیتهای تلخ نادیده گرفتن این امر و بیست ساله "جنگ و جدل" ناشی از آن جلب کند. اما کافی است که شنونده‌ی زبور فقط اندکی به نظرات بنی صدر در خصوص خودمختاری مورد تقاضای مردم کردستان و دشمنی کینه‌توزانه‌ی وی با شعار "حق تعیین سرنوشت" و بالاخره انگار وجود ملیتهای گوناگون در ایران چه در زمانیکه ایشان فقط یک "سخنران ساده" بودند، چه در زمان تبلیغات انتخاباتی و چهارهنگامیکه به مقام ریاست جمهوری ارتقا پیدا کرده، آشنا باشد، تا دریابد که بنی صدر اینستا مسالهی حقوق مردم در مسلط بودن بوسرنوشت خویش را در نظر ندارد، بلکه فقط میخواهد رقبای "انحصارطلب" اش گوشزد نماید که اکثراً باید دست از "جنگ و جدل" برداشته و بیشتر مراقب یکدیگر باشیم. شاید اشاره‌ی وی بسه "موقعیت سیاسی بین المللی" نیز بهمین علت باشد. در واقع او خطاب به رقبایش میخواهند بگوید ادامه‌ی اختلافات ما، موقعیت ما را چه در داخل و چه در سطح جهانی بمخاطره می‌افکنند و از آنجائی که هیچکس از ما حاضر به کناره گیری از قدرت نیست، گروه "دیگر نیست" بهتر است برای خود یک "محیط پاک و مضافی" "وحدت و تفاهم" بوجود آوریم.

بهر حال این فریادهای "وحدت و تفاهم" خواص بنی صدر نه بیانشگر بیزارای وی از "اصل زور" - آنطور که خود میگوید - بلکه نشانه‌ی التماس و زاری بوزروازی ضعیف و گدا مفت ایران است که در این مرحله هنوز بوجود آورنده‌ی "غیرمتخصص" و "بی دانش" نیستند.

**رفقا!**  
**در تکثیر و پخش**  
**رهائی بکوشید!**

**رفقای هوادار!**  
**هموطنان مبارز!**

سازمان ما برای پیشبرد برنامه های مبارزاتی خود احتیاج مبرم به کمکهای مالی شما دارد. کمکهای مالی خود را، هر قدر هم که نا چیز باشد، از هر طریق که میتوانید به ما برسانید.

**قرارباد اتحاد زحمتکشان ایران و عراق علیه جنگ و تجار**

# در حاشیه رویدادها

## “رهبران” پشت پرده اشک و سکوت مخفی می شوند

در کبر و دار تلاش روحانیان قدرتمند برای تحکیم مواضع به خطر افتاده خود، اجرای پانتومیم “گریه رهبر” میان پرده نمایش تراژیک و آموزنده به سرفراز رفتن حرکت انقلابی مردم ایران بود.

در تقلیدی مضحک از چرچیل، کسه در اوج جنگ جهانی دوم گفت: “جز اشک و خون چیزی برای ملت ندارم”، مدعیان رهبری سازی “اشک و سکوت رهبر” را براه انداخته اند. پیروان دعوت آیت الله خمینی به سکوت در برابر مخالفان شریک حکومت، پیش در آمد اشک افشانی را حجت الاسلام خامنه ای در نماز جمعه نواخت و خود رهبر با همراهی سوره سرائیان و کسب جمعیت گریان، سفوفی را به اوج رساند. به عیان پیدا است که برنامه ای راز زدن و پشیمانی کوفتن از پیش تنظیم شده است. پاسدارانی که دو روز پس از گریه رهبر به حضور او رسیدند انگار اشکشان در آستین بود. به احتمال زیاد دیگر اعضای ارکستر “عماره فضیلت ملت” هر کدام تک تک یا به اتفاق، در هر فرصتی که چشم حق بین تلویزیون در آن حوالی باشد، دستمالی ۵×۵ را با اشک و خونابه خیس خواهند کرد.

مدعیان رهبری در این حرف صادقند کسه دیگر جز اشک و سکوت چیزی برای عرضه به ملت نگران و منتظر ندارند. البته اگر فرض کنیم که از ابتدا چیزی برای گفتن داشته اند. آینده ای که آن همه تلاش میکردند کسه رسیدنش تا ابد به تعویق افتد. یا دست کم زودتر از قیام جهانی مهدی موعود فرانسند. اکنون در آستان در ایستاده است: رهبران باید به مردم حساب پس بدهند. دو ماه دیگر، دومین سالگرد قیام بهمن است و خامنه ای سنت ۱۴۰۰ ساله هنوز نتوانسته اند دست کم چهارچوبی روشن از نظریاتشان در باب مسایل اساسی جامعه بدست مردم بدهند.

نزدیک به یکماه پیش که اعتراض ناکهانی بازاریان، روحانیان مصدر قدرت را غافلگیر کرد و جایی برای کتمان ناراضی عمومی نگذاشت، قانون اساسی خبرگان سنگری بسرای دفاع از مواضع غصبی شد. اما قانون اساسی با هر کیفیت، واقعیتی خشک و منطقی است که برای توده مردم بار عاطفی و جنبه ای احساسی ندارد. روحانیان یکی از آخرین تیره های

معدود باقی مانده در ترکش را بیرون کشیده اند. دست گذاشتن بر رقت قلب و غده اشکی توده ای مردم که همواره در اختیار روضه خوانها بوده است.

ماجرای گروگانها که چنان پایان بسی شکوهی داشت. در جای دیگر، مقدمه بعدی قطار “صدور انقلاب”، پس از توقف کوتاه در کربلا و نجف، قدس اعلام میشود. اما، غیر سیاست که جنگ افزار اسرائیلی از راه هلند بسته ایران سرازیر است. آموزش و پرورش و داد گستری، دو نهادی که مدمان همیشه آنها را میراث الهی خود میپنداشته اند و اندکی که پس از قیام بهمن کلید هر دو وزارتخانه را در جیب لبباده گذاشتند، ویران ترین سازمانهای کشورند. روحانیت حاکم بسرای نوجیه این اوضاع و احوال عرفی تازه بسرای گفتن ندارد و بی سبب نیست که به سکوت و گریه پناه میبرد.

اما فریب نباید خورد. روحانیان با این زودی و آسانی قصد سپر انداختن ندارند. اینها در حالیکه انتظار معجزه ای را میکشند، میکوشند تا با فشردن غده اشکی توده ای مردم، غم روزگار را از دلشان بیرون بریزند. گریاندن گاه و بی گاه میتواند وسیله ای برای تهییج هر چند موقتی بخشی از افکار عمومی هم باشد و اینگونه همچنان بی منطق تبدیل به ابزاری برای رسیدن به اهداف سیاسی شود. منحرف کردن مسیر ناراضی عمومی به هیمنتری دستجمعی هنوز برای مدمان زیاد دشوار نیست. سیمای تابناک و غرقه در اشک “رهبر انقلاب” میتواند گروهایی از مردم را بسبب واکنشهایی و دارد که دست کم در کوتاه مدت بر تحولات سیاسی جامعه اثر بگذارد. تیر مساه گذشته، با سنایورپی از پیش تنظیم شده، آیت الله خمینی با صدایی لرزان و خشمگین از جمع با زمانندگان شهدای انقلاب عذرخواهی کرد و گناه بدبختیها را به گردن حکومت شاه و دولت فعلی انداخت. موجی که بدنبال این “شکسته نفسی” و با عنوان “ظلمت زده ای” براه انداختند، دهها هزار نفر از استادان، معلمان و کارمندان روشنفکر و مشرقی را از سر کارها پشان بیرون راند و دستاویزی برای سفت تر کشیدن تسمه های